



گفتگوی خداپرستان با مادی‌گرایان پیرامون

آفریدگار و آفریده

حکیم الهی و فقیه قرآنی حضرت آیت الله العظمی محمد صادقی تهرانی

دارای درجه عالی اجتهاد در کلیه علوم اسلامی

و دکترای ممتاز الهیات از دانشگاه تهران

خواننده‌ی گرامی:

- * کتابی که در دست دارید اثری بی نظیر و امید بخش است.
- * جامع ترین کتاب فلسفی در پرتو قرآن، پیرامون اثبات وجود خدا و اصل توحید است.
- * تماما به شیوه مناظره و با سبکی نوین نگارش یافته است.
- * این کتاب به استحکام ایمان تان افزوده و به شما آرامش می بخشد.
- * با تأمل در این کتاب، نیازتان را به بی نیاز مطلق حس می کنید.
- * پر طرفدارترین کتاب در میان دانش جویان مسلمان، در سالهای اوج فعالیت احزاب لائیک در ایران، پیش روی شماست.^۱

^۱ این متن پشت جلد کتاب چاپ شده بود که لاجرم آن را این جا قرار دادم.

نام کتاب: آفریدگار و آفریده

نویسنده: آیت الله العظمی محمد صادقی تهرانی

ویراستار: محسن حسینی نورانی

ناشر: انتشارات امید فردا

نوبت چاپ: دوم - بهار ۱۳۷۹ ه.ش

شابک: ۹-۱۱-۵۷۳۱-۹۶۴

رونویسی دوباره و کامل از اصل کتاب و تبدیل به نسخه الکترونیکی:

«فرد آخر!» مدیریت و بلاگ انقلاب قرآنی

www.sadeghi-tehrani.mihanblog.com

<http://ahdallah.blog.ir/>

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ پنجاهم:

این دفتر که در سال ۱۳۳۷ ه.ش به قلم توانای نویسنده به رشته تحریر درآمد ، تا کنون چه در هجرت ۱۷ ساله مولف از ایران برای بنیانگذاری انقلاب اسلامی و چه قبل و بعد از آن حدود یک میلیون نسخه از آن به چاپ رسیده و به زبان های عربی و اردو هم منتشر شده است. و اکنون نیز برای پنجاهمین بار با تصحیح کامل به چاپ می رسد تا در دسترس محبان انقلاب علمی قرآنی در ایران و سایر مسلمانان انقلابی جهان قرار گیرد ؛ و البته بسیار مطلوب است که به زبان های دیگر ترجمه شود تا موجب نشر دعوت توحیدی در سراسر جهان گردد.

این گفتگوی مختصر بطور مفصل در کتاب ((حوار بین الالهیین و المادیین)) -به زبان عربی- در زمان هجرت نگارنده تالیف و چاپ شده ، و پس از انقلاب نیز ترجمه اش به نام ((ماتریالیسم و متافیزیک)) چندین مرتبه با تیراژ بیش از ۵۰ هزار نسخه به چاپ رسیده ، که امید است مورد استفاده علاقمندان به فلسفه قرآن و عترت (علیهم السلام) قرار گیرد تا در مقایسه آن با فلسفه بشری ، ارزش فلسفه الهی که بر مبنی وحی است روشن گردد.

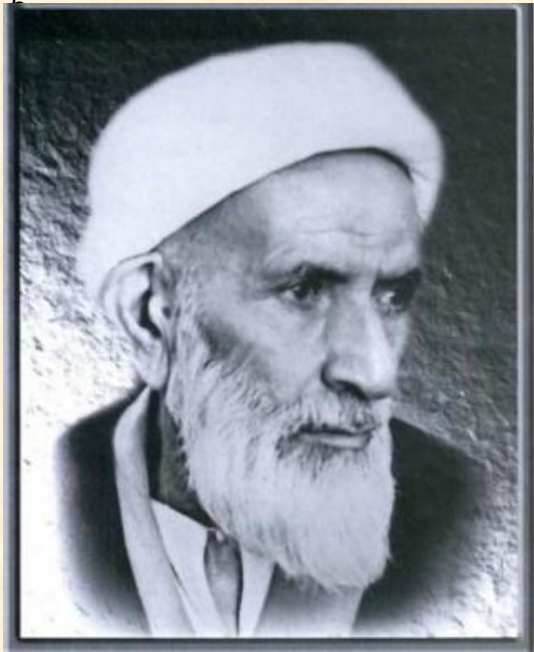
قم-جامعه علوم القرآن

ش.۱۳۷۸ ه.ش

تقدیم:

به روح پدر بزرگوار و مادر ارجمندم و اساتید گرانمایه ام در علوم اسلامی

بویره تفسیر قرآن



**تقریظ حکیم الهی و عارف ربانی آیه الله
العظمی محمد تقی آملی به کتاب آفریدگار
و آفریده**

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را سزااست که ما را از خود پرستی به خدا پرستی ارشاد کرد و باب خداشناسی را بر روی دل ما گشود و ما را نابینا در معرفت خود قرار نداد ((الحمد لله الذي عرفنا نفسه و لم يجعلنا عميان القلب)) و درود نامحدود بر فرستاده محمودش باد که ما را به مذهب حنیف دلالت کرد و از شرک نجات داد ((الحمد لله الذي هدانا بالاسلام و جعلنا من امة محمد صلى الله عليه و آله لم يجعلنا من سائر الامم)) و بر ذریه اطهرین و انجبین او باد که : ((بهم عرف الله و بهم وحد و بهم عبد))

بر دانشمندان بصیر پوشیده نیست که اهل معرفت در مقام خداشناسی به السنه مختلفه و بیانات گوناگون ، لسانا و قلما بیانات وافیه و تقریرات شافیه نموده اند ، لکن با همه صرف وسع ، بمقام شامخ قدوه اهل تحقیق و تدقیق نرسیده اند ، و به حکم ((ترك الاول للآخر)) این سعادت نسیب جناب مستطاب ، وحید زمان و نادره دوران آقای آقا میرزا محمد صادقی تهرانی (لسان المحققین) دام عمره گردید که به تحریر این کتاب مبارک موفق گردید؛

بر ناظر بصیر در این کتاب هویدااست که کسی بر این طرز و اسلوب در این مطالب عظیم قبل از ایشان قلم فرسایی نکرده و این سعادت نصیب معظم له گردیده و این موهبت بدیشان بخشوده شده. **فله الحمد على ما ناله و أعطاه و له الشكر على وهبه و أهناه**

و أنا العبد المذنب الخاطيء محمد تقی آملی. عفی الله عن جرائمه - ۱۳۸۲ ه.ق

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان رحمت گر بر ویژگان

در نوشتار حاضر نموداری بسیار جالب و در عین حال ساده از گفتگوهای خداپرستان با مادی گرایان ، به خوانندگان ارجمند ارائه می گردد.

نتیجه این گفتگو گشایش بسیاری از گره هایی است که در افکار گوناگون پیرامون موجود ماوراء ماده (خدا) بوجود آمده است.

در این گفتار دو نکته با باریک بینی و موشکافی در نظر گرفته شده:

۱- الهی بر اساس هر گونه عقیده ای که مادی داشته و یا بپندارد رشته استدلال را بدست گرفته و پایاپای وی با کمال پایداری ، او را به هدف نزدیک می کند.

۲- با آنکه از این روش بنیادی چنین نمودار است که نکات و دقایق علمی بسیاری باید به کار رود تا هر گونه نقض و ایرادی در هر مرتبه و از هر کسی در هم شکنند ولی با چشم پوشی از اصطلاحات علمی گوناگون و شیوه های پر پیچ و خم استدلال ، که دریافت آن ها نیازمند به پیمودن مراتبی از رشته های مربوطه است و با به کار بردن ساده ترین الفاظ و روشن ترین مفاهیم ، تا آن جا که در امکان نگارنده بوده است سبکی روان ، روشن و آسان ارائه شده که دریافت مطالب ، نیازمند به آموختن فلسفه الهی و منطق رسمی و کلاسیک نیست

این گفتگو در جلساتی چند با افراد مادی گرا - و دارای استعدادات و افکار مختلف - در کوی دانشگاه تهران انجام یافته و تمامی شبهات گوناگون در سطح اندیشه های حاضران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. البته نگارنده در مواردی که ایشان ، در ایرادی به بن بست می رسیده اند در تقویت ایراد به آنان کمک کرده و سپس خود به حل آن پرداخته است تا جای هیچگونه شبهه ای باقی نماند.

ضمناً بمنظور حفظ امانت مجلس گفتگو ، در این نوشتار برای حاضران ، نام های مستعار برگزیدیم و نه آنکه مقصود از نامبردگان ، صاحبان اصلی همین نام ها باشند.

این صفحات پیش از آنکه به چاپ رسد ۳۰۰ نسخه پلی کپی آن در محیط دانشگاه ، ادارات و غیره منتشر گردید و به جهت مراجعات زیاد خوانندگان محترم به چاپ آن مبادرت شد.

اهمیت این گفتگو به حدی بود که : ضربه ای جبران ناپذیر بر تبلیغات گسترده مادی گرایان ، بخصوص حزب توده و احزاب چپگرا در سال های پایانی دهه چهل و پس از آن وارد کرد و موجبات تهدید و ارباب و ناسزاگویی تلفنی به نویسنده را از سوی آنان فراهم نمود ولی فضل و نصرت الهی ، همواره مؤید تجدید چاپ این کتاب شریف بوده است.

به عقیده نگارنده دریافت مطالب این کتاب در خور استعداد دانش آموزان اول دبیرستان نیز هست ، تا چه رسد به اشخاصی که اطلاعات و معلومات بیشتری دارند ، البته هر فردی به اندازه استعداد خود می تواند از آن بهره قانع کننده ای ببرد.

والله الهادی

بسم الله الرحمن الرحيم

أفي الله شك فاطر السماوات و الارض؟

آيا در خدا شكافنده^۲ آسمان ها و زمين شكی است؟

...دیر زمانی در این اندیشه بودم که چگونه ممکن است کسی آفریدگار جهان را انکار کند و یا در وجود او دچار شبهه و تردید شود.

تنها چیزی که گویی می خواست با اندیشه خداپرستی به مبارزه برخیزد ، تشکیک گروهی از مادیین بود. نه اینکه آنان تاکنون کوچکترین راهی برای نفی وجود خدا یافته باشند؛ بلکه تمامی کوشش های آنان تنها بدانجا انجامیده است که راه خداشناسی را تا اندازه ای دشوار نموده و از سرعت رهروان حقیقت کاسته است.

نتیجه چنان اندیشه ای زمینه طرح پرسش زیرین بود:

اگر آنگونه که آخرین کتاب آسمانی خداپرستان (قرآن) مدعی است، درباره وجود خدا جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست ، پس چگونه گروهی دچار شبهات و ابهاماتی در این راه شده و بجز ماده و نیروهای مادی ، موجود دیگر پدید آورنده ماده (خدا) را باور ندارند؟

پاسخی که به نظرم می آمد ، این بود که:

کتاب های آسمانی و از جمله قرآن ، عقل و تشخیص وجدان را عهده دار پی بردن به وجود آفریدگار جهان دانسته و بیان نموده اند که درباره وجود خدای آفریدگار ، جای هیچ گونه شک نیست ، نه آن که قائل باشند هیچ کسی در این مورد شک و تردیدی نداشته است.

^۲آفریدگار توانا پس از آنکه ماده نخستین یا به تعبیر قرآن: ماء (جرم عظیم سیال بی شکل) را آفرید ، آنرا شکافته و در همان حال با آفرینش آسمانها و زمین از درون آن ، سرشت توحیدی را در ذره ذره اجزای جهان جایگزین نمود ، چنانچه بنابر آیه ان من شیء الا یسبح بحمده تمامی موجودات ، آگاهانه با سپاس پروردگار عالم ، تسبیح گوی اویند.

روشن است که باطل بودن یک اندیشه ، غیر از نبودن آن است. اندیشه های غلط در جهان بسیار بوده و در عین حال که وجود دارند ، بیجا و بی مورد می باشند، و اگر هرکسی راه را آن گونه که شاید ، بپیماید ، بی چون و چرا به مقصد می رسد.

تفسیر دیگری که از آیه أفی الله شک فاطر السماوات و الارض؟ می توان نمود ، این است: آیا در این که برای هر چدیده ای پدید آورنده ای لازم است، جای شک است؟! کدام خردمند و حتی کدام بی خردی می تواند باور کند که اثر ، بدون مؤثر ، و نشان ، بی صاحب نشان و فاقد پدید آورنده باشد! هر چند گروهی از مادیین ، به جهت انس دائمی با آثار و خواص ماده ، چشم و دلشان تاریک گشته و از ایمان به آفریدگار ماورای جهان محروم و فرومانده اند - با آنکه هرگز جای تردید نبوده است- در وجود او تردید روا داشته اند.

همان گونه که گفته شد آیا در وجود خورشید درخشان ، جای شک است؟! در این زمینه ، حتی اگر قرص خورشید به زیر ابر هم پنهان گشته باشد ، ولی درخشش و نورش ، روشن ترین گواه بر وجود آن است.

این سخن منافاتی با اندیشه گروهی نابینایان و سفسطه جویان ، و یا آنان که خویشتن را از نور خورشید پنهان نموده و به بیغوله های تاریک خزیده اند ، ندارد.

بسیار مایل بودم با این گونه اندیشه ها ، دمی دم سازه شوم و از تمامی گره هایی که اذهان آنان را فلج ساخته است ، از مجرای فکر و زبان خودشان آگاه گردم.

خوشبختانه موافق هدف دیرینه ام آگاهی یافتم که گروهی از مادیین و احیانا "خدا پرستان دروغین" ، که نیروی معنوی خود را در برابر حریفان از دست داده و متزلزل شده بودند ، بمنظور جلوه دادن اندیشه های "ضد خدا" جلساتی پی در پی تشکیل داده اند و برخی از ساده لوحان نیز رفته رفته بدانجا کشیده شده و می شوند و دسته دسته ، سرمایه های اندک خداپرستی خود را از دست می دهند.

نغمه "هل من مبارز" و اینکه: "کیست بتواند با زبان علمی زمان، در برابر ما پایداری کند ..." جسته و گریخته بگوش می خورد.

بالاخره با مقدماتی در این مجلس شرکت جستیم. ورود یک نفر روحانی با لباس روحانیت در جلسه ای که عموم حاضران به جهات مختلف - از جمله تبلیغات ماتریالیست ها - با نوع روحانیون نظر خوشی ندارند معلوم است چه صورتی خواهد داشت.

پرسش نخستین

پس از تعارفات معمولی و بعضی لبخند های تمسخر آمیز و صحبت های در گوشه و... که در عین حال از نگارنده پنهان داشته می شد ، جوانی از آن میان -که داریوش نام داشت- پرسید: چه کسی خدا را آفریده است؟!

آقای محترم! ممکن است بفرمایید: خدا- که به گمان خداپرستان جهان را پدید آورده است- خود پدید آمده از کی و چیست؟ جهان از وی پدید آمده؛ اما خود او از کجا آمده است؟ چرا که علم ثابت کرده: "هر پدیده ای پدید آورنده ای دارد."

الهی: در پاسخ جنابعالی ، به فرمایش خود شما استناد می کنم. آقای محترم! خدا پدیده نیست تا پدید آورنده بخواهد ، خدا موجودی است ناپیدا و همیشگی که برایش آغازی نبوده و پایانی هم نیست ، علم هم به گفته خود شما تنها پدیده های جهان را نیازمند به پدید آورنده دانسته است؛ و نه آن که هر موجودی را هر چند پدیده نباشد ، نیازمند به پدید آورنده بداند.

وانگهی، این پرسش که: "پس خدا را که بوجود آورده است"، پرسشی نیست که تنها خداپرستان با آن مواجه باشند، بلکه به خود مادیین نیز به نحوه دیگری بازگشت می کند و آن اینکه ماده نخستین جهان که به گمان آنان چهره های گوناگون جهان را پدید آورده ، خود ، پدیده چی و کیست و از کجا آمده است؟

داریوش: می خواهید بفرمایید در سراسر جهان چیزی به جز پدیده های گوناگون وجود دارد که بی آغاز بوده است؟ اینکه مفهوم نیست! باور کردنی نیست که موجودی بی آغاز باشد!

الهی: جهان هستی از دو حال بیرون نیست: یا خود جهان بی آغاز و ازلی است و یا آفریدگار ازلی ماورای جهان ، آن را پدید آورده است. شما چه می گوئید؟

داریوش: نخست توضیح دهید ازلی یعنی چه؟

الهی: همانگونه که اشاره شد ، ازلی ، موجودی است بی آغاز که به هیچ وجه سابقه نیستی نداشته است. موجودی این چنین ، حتما ابدی نیز هست ، یعنی ، پایان نخواهد داشت. این گونه موجود

که در اصل هستی نیاز به دیگری نداشته و ندارد ، در کمالات هستی نیز چنان است و آنچه دارد از خود دارد ، این بدان معنا نیست که خود ، خویشتن و کمالات خود را پدید آورده است. زیرا چنین فرضی از دو نظر محال است^۳، بلکه منظور آن است که او هیچ گاه دست نیاز به ماورای خود دراز نکرده و تمامی پدیده ها را هم او پدید آورده است.

گروهی از حاضران: آقای محترم! اصلا چنان موجودی معقول نیست. ازلیت یعنی چه؟ علم ثابت کرده که هیچ چیز، از پیش خود وجود ندارد.

الهی: این چگونه نامعقولی است که چه الهی و چه مادی - هر یک به صورتی- از پذیرش آن ناگزیرند. چرا معقول نیست؟ اشتباه شما این است که نیازمندی پدیده های جهان ماده را به حساب سراسر هستی- چه ازلی و چه غیر ازلی- می گذارید. علم ، که این سخن را گفته ، سر و کارش با ماده می باشد و حکمش نیز پیرامون جهان ماده است.

داریوش: آقای محترم! هستی، یعنی: ماده؛ یعنی: طبیعت؛ وجود و موجود معنای دیگری جز ماده و طبیعت ندارد ، ماده هم که به حکم علم، پدیده است و آغاز دارد.

الهی: عکس این سخن درست است؛ یعنی ، ماده وجود دارد و از موجودات است ، نه آن که هستی ، ویژه ماده باشد تا نتیجه اش انکار هستی موجود غیر مادی باشد.

داریوش: دلیلش اینست که ما موجود غیر مادی را هرگز احساس نکرده و نیافته ایم.

الهی: آقای محترم! نیافتن غیر از نبودن ؛ و احساس نکردن غیر از وجود نداشتن است. مگر شما به وجود تمامی موجودات گوناگون جهان آگاهی دارید؟ آیا چیزی از علم بر شما پوشیده نمانده است؟ تا در نتیجه ، نیافتن شما ، برابر با نبودن و کاشف از عدم باشد!

داریوش: بالاخره تا چیزی را انسان نیابد ، نبیند و احساس نکند، چگونه می تواند وجود او را تصدیق کند؟

الهی: بنابراین ، سخن نخستین خود را بدین گونه اصلاح فرمایید که: "نمی دانم موجودی ازلی و غیر مادی هست یا نه؟ شاید هم باشد ..."

^۳چنانچه مشروحا بیان خواهد شد.

منوچهر: آقای محترم! ممکن است شما دست ما را گرفته و از "نمی دانم" به "می دانم" برسائید ، چگونه موجود ازلی در جهان است؟

الهی: آقایان محترم! چنانکه پیش از این هم گفتم ، تصدیق به وجود موجودی ازلی ، "بی آغاز و بی نیاز" در جهان (خود جهان یا ماورای آن)، در انحصار خدا پرستان نیست؛ بلکه الهی و مادی هردو ، از پذیرفتن اینچنین موجودی- هر یک موافق با عقیده خود- ناگزیرند.

از دو حال بیرون نیست:

یا در سراسر جهان هستی^۴ موجودی ازلی هست یا نیست.

آقایان محترم! کدام یک را انتخاب می فرمایید ، تا درباره همان با شما گفتگو کنم؟ من در زمینه مناظره ، کوشش دارم که روشنترین و شایسته ترین راهها را انتخاب کنم. "لا اکراه فی الدین" پذیرش عقیده اجباری نیست. موافقید که پایاپای شما راه خود را ادامه دهیم، قدم به قدم از همگی شما تصدیق گرفته ، با هم بسوی حقیقت رهسپار شویم؟

از خود پرستی تا خدا پرستی تنها سه گام باید برداشت و پذیرفت که:

1 - ازلیتی در جهان وجود دارد.

2 - ماده ازلی نیست.

۳ - ماورای ماده- که پس از طی دو گام گذشته می توان پذیرفت ازلی است- کانون هرگونه کمال و پدید آورنده جهان است.

سپهرداد: آقای محترم! همگامی با شما خیلی دشوار است؛ ما اکنون ادعای نخستین را انکار می کنیم. آقای عزیز! ازلیتی در سراسر جهان نیست ، چه می فرمایید؟

^۴ مقصود، هستی به معنای کلمه است؛ یعنی اعم از آنچه که خداپرستان و مادیون می گویند.

الهی: این خود نمونه ای از شتابزدگی شماست. گفتم: هدف از گفتگوی ما پیمودن این سه گام است. اکنون آماده برداشتن نخستین گام می شویم. شما می فرمایید از لیتی در سراسر جهان نیست، ما هم با شما از "نیست" به سوی "هست" رهسپار می شویم:

مفهوم سخن شما این است که در سراسر جهان هستی چیزی یافت نمی شود که آغاز نداشته باشد. همگان - با اختلاف زمان - هنگامی نبوده اند و سپس پدید آمده اند. آیا سخن شما را درست فهمیده ام؟

سپهر داد: درست، اما خدا را نیز باید اینگونه دانست. چه فرقی دارد؟ او هم به گمان شما در زمره جهان هستی است، موجود است و آغاز دارد.

الهی: اکنون هنگام نام گذاری نیست، میان دعوا نرخ تعیین نکنید و تنها همان جمله "سراسر جهان هستی"، خود کافی است که تمامی موجودات را شامل گردد، فعلا می خواهیم تکلیف کلی جهان را یکسره کنیم. آقایان محترم! از شما می پرسم - این پرسش از تمامی شماست - که آیا نتیجه این سخن را نیز که "در جهان از لیتی نیست" می پذیرید؟

آیا همگی موجودات جهان سابقه نیستی داشته اند؟ بالاخره، تا آن جا به عقب بر می گردیم که هیچ یک نبوده اند و سپس پدید آمده اند؟!

در اینجا به نخستین بخش گفتگو که از داریوش آغاز شد - این که هر پدیده ای را پدید آورنده ای است، پس خدا را که پدید آورده است؟ - بازگشت نموده و عین همین سوال را از مادیین و منکران خدا می پرسیم که: "پدید آورنده جهان - که سراسر پدیده است - کیست؟"

از سه حال بیرون نیست:

۱ - یا این که اصل مسلم عقلی و علمی و بدیهی ای را که اشاره کردید، انکار کنید و بگویید: ممکن است برخی پدیده ها بدون پدید آورنده باشند.

۲- پدید آورنده جهان از سنخ و جنس خود "جهان ماده" و محکوم به همان حکم است.

۳ - موجود ازلی که ماوراء ماده و از حکم ماه بیرون است آن را پدید آورده است.

اکنون اختیار با شماست ، کدام یک را می پذیرید؟

جمشید: ما می گوئیم جهان "بی نهایت" است و "بی نهایت" پدیده نیست تا پدید آورنده بخواهد. مجموع را آغازی نیست ، گر چه یکایک افراد آغاز داشته باشند!

الهی: مقصودتان از بی نهایت چیست؟

جمشید: یعنی هر چه به عقب برگردیم ، به زمانی نخواهیم رسید که جهان بکلی موجود نباشد.

الهی: آغاز ندارد یا شما نمی توانید به آغاز آن برسید؟

جمشید: آغاز ندارد.

الهی: در این صورت فرضی را که تاکنون مبنای گفتگو بود -که جهان سراسر حادث است و تمامی موجودات آغاز دارند - عوض کرده و ازلیت و بی آغازی جهان را اعتراف کردید ، زیرا معنای ازلی بودن چیزی ، این است که سابقه نیستی نداشته باشد.

مهرداد: آقای عزیز! مقصود این است که نه این و نه آن ، هم این و هم آن ، می دانید منظور چیست؟ جهان از نظر یک یک افراد موجوداتش آغاز دارد، افراد آغاز دارند؛ اما از نظر کلی و در مجموع، آغاز ندارند. چه می فرمایید؟ عدد بی نهایت است، ولی خود معدودات هر یک حادثند.

الهی: نخست باید از شما پرسید: آیا این عدد به فرض شما بی نهایت ، مرکب از پدیده ها و پدید آورنده ها می باشند و یا همه پدیده اند؟

مهرداد: فرض نخست را در نظر بگیرید و اگر می خواهید ما را از تسلسل بترسانید باکی نیست ، چه کسی گفته تسلسل محال است؟

الهی: راه را نزدیک می کنیم: بر فرض تسلسل محال نباشد ، آیا در میان افراد این رشته، فردی یافت می شود که آغاز نداشته باشد؟

مهرداد: همه آغاز دارند؛ یعنی ، یک یک افراد و نه مجموع آنها.

الهی: چگونه ممکن است چیزی هم آغاز داشته باشد و هم ازلی و بی آغاز باشد؟ مگر مجموع افراد چیزی غیر از خود افراد است؟

مگر مجموع ، اضافه ای بر خود افراد دارد ، اکنون که به اعتراف شما همه افراد پدیده اند ، پس مجموعه جهان هستی پدیده است ، آغاز داشته و بنابراین اصل، نیازمند به پدید آورنده ای است بی آغاز.

مهندس فرشید: آقای محترم! شما با سخنان خود این جوان را گیج کرده اید ، آقا چگونه ممکن است مجموعه افراد و موجودات تشکیل دهنده جهان ، با فرض بی نهایت بودن ، حادث و در نتیجه ، نهایت داشته باشند .

الهی: ما با همین برهان ثابت کردیم که اصولا بی نهایت و بی آغاز بودن در افرادی که خود آغاز دارند ، معنا ندارد. یا باید گفت این رشته سراسر حادث است و در نتیجه آغاز و نهایت دارد، و یا آنکه بی نهایت است و در نتیجه آغاز ندارد.

در این صورت اگر آغازی برای مجموع این افراد ثابت شد ، "فرض بی نهایت" ، خود به خود باطل است.

بنابراین ایجاد این اشکال، که "چگونه جهان، هم آغاز و نهایت دارد و هم بی نهایت است؟" ، بنایش از شماسست که آن را بی نهایت فرض کردید.

من سخن خود را تکرار می کنم: در میان تمامی این افراد - به فرض شما بی نهایت - آیا هیچ فردی که "خود" بی نهایت بوده و آغازی نداشته باشد ، یافت می شود؟ این بر خلاف فرض شماسست!

ناگزیر همه آغاز داشته اند و در نتیجه مجموع آنها نیز - که چیزی جز خود آنها نیست- آغاز دارد. بنابراین فرض بی نهایت برای این گونه افراد خود بخود غلط خواهد بود.

دکتر ورجاوند: آقای محترم! اجازه دهید شکل گفتگو عوض شود ، پذیرفتیم که سراسر جهان پدیده است. از این چه نتیجه می گیرید؟

الهی: به این اصل مسلّم علمی باز می گردیم که "هر پدیده ای را پدید آورنده ایست"، آقای محترم! در این صورت پدید آورنده جهان کیست؟ آن هنگام که هرگز از جهان و جهانیان اثری نبود، «که و یا چه» آن را پدید آورد؟...

عدم...؟! خود جهان؟! یا نیروی ماورای جهان.

مهندس فرشید: اکنون که شکل بحث تغییر کرد اجازه دهید من با شما گفتگو کنم.

الهی: بفرمایید، حق هم، چنان است، از شما بیش از این انتظار می رود که با یک جمله ساکت شوید.

فرشید: فرض چهارمی را هم ضمیمه کنید؛ جهان تصادفا و اتفاقا پدید آمده است.

الهی: این فرض نیز به یکی از سه فرض گذشته بر می گردد، زیرا تصادف یا از سنخ وجود است یا عدم؛ و در صورت نخست یا از سنخ جهان است و یا نیروی ماورای جهان...

فرشید: من از تصادف سخن گفتم، شما پای وجود و عدم را به میان می آورید؟

الهی: مگر ممکن است "تصادف" چیزی باشد که نه موجود است و نه معدوم، یا تصادف شما، لفظی مهمل و بی معنی است و یا بالاخره از این دو حال بیرون نخواهد بود.

من نمی توانم از ادب گفتار بیرون رفته و بگویم: آقای مهندس سخن بی معنا فرموده اند، ناگزیر کلام ایشان معنی دارد.

فرشید: یعنی خود به خود، بدون علت و!!...

الهی: این سخن به یکی از دو فرض نخست بر می گردد، زیرا: "خود به خود"، یعنی خود خویشتن را پدید آورده؛ و "بدون علت" یعنی: پدید آورنده ای نداشته است.

فرشید: "عدم" جهان را پدید آورده! نیستی به هستی گراییده است، چنانچه خداپرستان نیز مانند این سخن را قائلند که: خدا جهان را از هیچ بوجود آورده است!

الهی: نخست ، معنای سخن خداپرستان معلوم شود که با فرمایش شما بسیار فاصله دارد. آن ها نمی گویند خدا جهان را بوسیله عدم پدید آورده ، بلکه می گویند که جهان نبوده و خدا آن را- نه از عدم ، بلکه- به اراده خویش ، ایجاد فرموده است.

ولی شما می گویند پدید آورنده جهان عدم می باشد! و پر واضح است که معنای این جمله ، یا انکار پدید آورنده جهان است، جهانی که سراسر پدیده می باشد، و یا شما فقط لفظ آنرا عوض کرده اید!

آقای محترم! مگر "عدم" ، "نیستی" ، "هیچ" ، نیرو دارد که بتواند جهان را پدید آورد ، پدید آوردن کوچکترین و ناچیزترین موجود نیازمند به نیرو است تا چه رسد به این جهان پهناور بیکران با این همه چهره ها و نمودهای بهت انگیز؛ مثل این که آقای مهندس برای آن که با قاعده عقلی و علمی "هر پدیده ای ، پدید آورنده ای دارد" مخالفت نکرده باشند ، برای نیستی نیز وجود و نیرو قائل شده اند! اما این درست نیست.

فرشید: بسیار خوب ، جهان از نیرو و از هستی پدید آمده. می گویند آن نیرو خداست ، در این صورت شما محکوم قاعده علمی فوق هستید. خدا را که پدید آورده است؟

الهی: چند مرتبه تکرار کنم که تنها پدیده - و نه هر موجودی- پدیدآورنده می خواهد. مگر موجود ، به معنای پدیده است؟ این خود موضوع گفتگوی ما است -که آیا موجود و پدیده برابرند و یا اینکه موجود اعم از پدیده است- تا چه نتیجه بگیریم. اصولاً طرح این پرسش که "چه کسی او را پدید آورده است؟" در انحصار موجودات حادث و پدیده است، نه آنکه هر موجودی ، چه بی آغاز و چه پدیده (حادث)، نیاز به پدید آورنده داشته باشد. مسلماً پرسش مذکور، موجود بی آغاز را در بر نمی گیرد؛ زیرا "او" آغاز ندارد تا آغازش کنند، نیاز ندارد که آفریدگار بخواهد.

و گرنه ما این پرسش را به خود مادیین برگشت می دهیم. طبیعت و ماده ، که جهان را به هستی آورده ، خودش آفریده از کی و از چیست؟ خواهید گفت او پدیده نیست تا نیازمند به پدیدآورنده ای باشد؛ او خود اصل و بنیاد هستی های آغاز شونده و حادث است.

در اینجا روشن می شود که در صورت پذیرفتن اصل بی آغازی در یکی از دو امر "طبیعت" یا "خدا"، دیگر این پرسش پیش نمی آید که اگر موجودی ازلی، جهان هستی را پدید آورد، پس "خود" موجود ازلی را که پدید آورده است؟ زیرا معنای بی نیازی از دل واژه بی آغازی نمودار است. و جای این سوال نیست که چه کسی آفرینش موجود ازلی را آغاز کرده و آنرا پدید آورده است!

فرشید: درباره فرض دوم چه می فرمایید؟ "جهان"، "خود" خویشتن را پدید آورده است!

الهی: این هم دست کمی از فرض نخست ندارد، آقای محترم!

از دو حال بیرون نیست:

یا جهان، پیش از پدید آمدن خود بوده یا نبوده است؟ اگر بوده و بوده... تا ازل، پس ازلی است و نیازی به پدید آورنده ندارد، چه آن پدید آورنده، "خودش" و یا "غیر خودش" باشد. و اگر نبوده، چگونه نیستی ایجاد هستی می کند؟ (برگشت به فرض نخست)

دکتر ورجاوند: مگر خداپرستان مانند همین سخن را نمی گویند که خدا، یعنی "خود آ" (خود آمده)، یعنی، او خود، خویشتن را پدید آورده است؟

الهی: هرگز! این توجیه، برخلاف عقل، و مشتمل بر دو تناقض می باشد:

۱ - چیزی که "خود" را پدید آورده، یعنی پیش از "خود" بوده و سپس "خود" را پدید آورده است.

۲ - خدا پدیده باشد، یعنی خدا نباشد، بلکه همچون آفریدگان دیگر، پدیده باشد.

گمان می کنم ریشه این گفته شما برگرفته از برخی سخنان بی معنای مسیحیان باشد و ... باشد که درباره خدا تصوّراتی نامعقول دارند.

ورجاوند: اتفاقاً درست حدس زدید، مستر هاکس آمریکایی در کتاب قاموس مقدّس - که آنرا بعنوان کشف المطالب کتابهای عهد عتیق و جدید (تورات و انجیل) تالیف نموده - ذیل کلمه خدا می گوید:

"خدا یعنی از خود به وجود آمده، و مراد از طبیعتِ خدایی؛ سه اَقنوم متساوی الجوهر است که آب و ابن و روح القدس می باشند!"

الهی: هنگامی که به تالیف کتاب "بشارت عهدین"^۵ مشغول بودم، این لغزش را از قاموس مقدّس نقل کرده و عین اعتراض گذشته را به او نمودم. البته این توجیه ، مانند قصّه ای است که می گویند؛ شخصی قرآن را نسخه برداری می کرد؛ چون به آیه "شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا" رسید ، به پندار این که در این آیه ، نسبتِ غلط به قرآن داده شده است ، بجای "شغلتنا" نوشت شدُرُستنا (خنده حضار)

ورجاوند: از این که بگذریم ، چه باید گفت؟ می فرمایید جهان از چه پدید آمده؟

الهی: شما بفرمایید در این زمینه که دو فرض نخست باطل و نامعقول بود ، آیا راهی بجز فرض سوم می ماند که: این جهان از نیروی ماورای خود پدید آمده است؟

ورجاوند: ما تصویری از ماورای جهان نداریم. ماورای جهان ، پشت دیوار ماده؛ یعنی: نیستی؛ این هم گره ای از کار نگشود. به همان دو فرض نخست برگشت!

الهی: در آغاز گفتگو- اگر از خاطرتان نرفته باشد- در همین زمینه، نکاتی را به داریوش یادآوری نمودیم؛ آقایان محترم! مگر پدیده و ماده به معنای هستی؛ و هستی، به معنای پدیده و ماده است؟ جای انکار نیست که ماه "هست"؛ اما این که هستی را در انحصار ماه و موجود محسوس بدانیم ، جای تامل است. مادیین که سر و کارشان تنها کاوش در ماده و خواصّ آن است ، می گویند: ما جز ماده موجودی را نیافته ایم ، پس موجودی جز ماده وجود ندارد. اما شما می دانید که : نیافتن ، غیر از نبودن است. بشر بسیاری از رموز همین ماده را تا کنون نیافته؛ آیا شایسته است که بگوید آنچه را نیافته موجود نیست؟! اصولاً تجربه و احساس، تنها در شعاع عمل خود می تواند حکم کند - آن هم به صورت ناقص- نه در شعاع ماورای خود.

چنان که تک تک حواس نیز به تنهایی ، قدرتِ درک تمامی محسوسات را ندارند ، حس بینایی فقط نیروی درک دیدنیها را دارد ، نه آنکه شنیدنیها، چشیدنیها و ... را نیز بتواند دریابد.

^۵ این کتاب را در نت می توانید براحتی پیدا کنید

از شما می پرسم ، اگر ادعا کردید که فلان میوه ، شیرین است آیا من می توانم نچشیده، شیرینی آن را انکار کنم؟ به این دلیل که چشمم شیرینی آن را نمی بیند!

....اکنون که حواس ما نیز هر یک محدود به بعضی محسوسات و نه تمامی آنها می باشد ، آیا عاقلانه است که از این حواس- که تنها شعاع عملشان محسوسات است- انتظار دریافت موجود ماورای حس را داشته باشیم ، که اگر خدا را با چشم ندیدیم و با سایر حواس پنجگانه درک نکردیم ، چنان نتیجه بگیریم که نیست؟ آری بجاست نتیجه بگیریم که: "خدا محسوس نیست!" اما نمی توان کلا منکر وجود او شد.

حتی بعضی از محسوسات نیز از قدرت احساس ما بیروند ، مانند نیروی جاذبه عمومی که در عین مادی بودنش از احساس آن عاجزیم ، تا چه رسد به خدای نامحسوس.

شما می خواهید خدای نامحسوس را با این حواس گُندِ نارسا و غیر مطلق- که حتی از درک بعضی محسوسات نیز محرومند- احساس کنید؟!

شما تنها چیزی که- با نظر به اندامهای حسی خود- می توانید درباره خدا بگویید این است که: "نمی دانیم خدایی هست یا خیر"؛ زیرا وسایل ادراک مادی ، از درک ذاتش عاجزند ، در هر صورت "عبارت نمی دانم آیا هست؟" (نمی دانم گرایی) غیر از "می دانم که نیست" می باشد.

ورجاوند: ما هم می گوییم که نمی دانیم ماورای ماده- که بگفته شما پدید آورنده جهان است- هست یا نه؟ بنابراین ، نمی دانیم فرض سوم درست است یا خیر که: "نیروی ماورای ماده ، "ماده" را پدید آورده است".

الهی: خودتان تصدیق فرمودید که "جهان" ، ناگزیر پدیدآورنده ای می خواهد و از این سه فرض هم بیرون نیست ، دو فرض نخست که قطعا و عقلا باطل و محال بود ، پس چاره ای بجز پذیرفتن فرض سوم نیست.

بنابراین باید گفت: ماورای ماده که جهان را پدید آورده ، "می دانیم که هست" ، ولی نمی دانیم چه و چگونه است؟ همین اندازه پذیرفته ایم که هستی او غیر هستی جهان و خارج از حکم آن و در عین حال بر تمامی رموز و اسرار نهان و آشکارش ، محیط و قادر است.

مستر سرکیس: آقای محترم! "نمی دانیم چیست؟" یعنی چه؟ یعنی نمی توان به حقیقت او پی برد ، تمامی امکانات در راه درک حقیقت او متوقف و ناتوان است؟...

الهی: آری، خداپرستان اینگونه خدای را می شناسند: "نمی دانیم چیست؟"

مستر سرکیس: بنابراین چرا بر عقیده ما مسیحیان که خدا را سه و یک می دانیم (پدر ، پسر ، روح القدس) که یکی هستند و در عین حال سه تا می باشند ، اینقدر خرده گیری می کنید؟

خود جنابعالی در کتاب "بشارات عهدین" (قابل دانلود از این جا) تا چه اندازه بر این عقیده مقدس! که پایه دین ما است ، خرده گرفته اید ، ما می گوییم گرچه این عقیده در عقل نمی گنجد ، ولی علت پذیرش آن از سوی مسیحیان این است که خدا فوق عقول می باشد ، و حقیقت او به هیچ وجه قابل تعقل نیست.

الهی: این دو مطلب بایستی از هم جدا شود:

۱ - از روی آثار و نمودهایی می دانیم که موجودی وجود دارد ، ولی نمی دانیم چیست.

۲ - چیزی که از نظر عقل محال و ناشدنی است.

حقیقت و گنه ذات خدا ما فوق عقل است و در هیچ عقلی نمی گنجد ، ولی سخن شما که "خدا یکی است و در عین حال سه تاست" ، مطلبی نامعقول و محال است و چنان که گفتیم خدا ، به معنی "خود آ" نتیجه اش دو محال است.

"نمی دانم چیست" مطلبی است ، و "می دانم که چنان نیست" مطلبی دیگر.

مثلا ما می دانیم که اتم هست ، ولی آنگونه که شاید پی نبرده ایم که چیست ، در این جا درست است که بگوییم: "نمی دانیم حقیقت اتم چیست."

ولی اگر کسی درباره همین حقیقت مجهول الهویه بگوید که: "اتم در ساختمان داخلی ، هم متحرک است و هم ساکن" ، می گوییم: این غلط و محال است ، اتم هرچه باشد به هیچ وجه نمی تواند دو نقیض را یکجا در خود بپذیرد.

درباره خدای جهان نیز باید گفت که: "او" مسلماً هست ولی حقیقت و کنه ذاتش از کرانه عقل و اندیشه بیرون است. ولی این حقیقت پنهان، در عین آن که یکی است، محال است سه تا باشد. زیرا پندار محال درباره هر موجودی محال و ناشدنی است، چه موجودات آشکار و چه پنهان. نتیجه اینکه؛ "ذات خدا ما فوق عقل است"، ولی این پندار غلط (سه و یک - یک و سه) مادون عقل، یعنی، پنداری است که عقل آن را نمی پسندد و ناشدنی میدانند (تحسین و تشویق حضار...)

دکتر منوچهر آریا: از همکاران خود انتظار نداشتم به این زودی تسلیم شوند. آقایان محترم! آقای "الهی" با یک تیر دو نشان زد؛ با یکقدم دو گام از آنچه پیش بینی کرده بود، پیمود: هم ازلیت و هم تجرد (غیر ماده و غیر قابل درک بودن) پدید آورنده جهان را - بگمان خود - ثابت نمود. ولی اکنون من می گویم هر دو باطل است. و بایستی به بحث قبلی برگردیم.

آقای محترم! همه این جست و خیزها از این تصور پدید آمد که جهان ماه، پدیده است، من می گویم جهان ازلی است و ریشه سخن مادیین نیز همین است: ازلیت ماده!

این جهان با تمامی صور و نقشهای گوناگون خود، در آغاز؛ ماده ای یکنواخت بوده^۶ و آن ماده در حکم حروف و اصول این پدیده هاست، "اشکال گوناگون ماده، پدیده است"؛ ولی ماده نخستین، ازلی و پدیدآورنده آنهاست، خودش آغاز نداشته و در زمان "X" دفعتاً در اثر انفجاری مهیب، اتم ها و مولوکولها و اشکال گوناگون را پدید آورده و دائماً در حال گسترش و نمایش است.

الهی: مهم نیست، من هم در انتظار اعتراض بودم که با این برگشت، مجدداً راه خود را به سوی خداپرستی با کمال دقت و بینایی بپیویم. من به تصمیم خود تا آخر گفتار پایبندم که با همراهی تمامی حضار محترم، راه خود را بسوی حقیقت ادامه دهیم.

حال، قدم دوم بماند، بالاخره تصدیق فرمودید که ازلیتی در جهان وجود دارد، و هستی منهای ازلیت، چه در ماده و چه ماورای ماده، امکان ندارد؛ پس "یا ماده ازلی است، یا ماورای ماده" و این پرسش که "آن موجود ازلی را چه کسی پدید آورده؟" چه از خداپرستان و چه مادیین،

^۶ بحث مفصل در باره ی ماده نخستین را در کتاب ستارگان از دیدگاه قرآن و کتاب ماتریالیسم و متافیزیک نوشته ایم.

نابجاست؛ زیرا موجود ازلی آغاز ندارد تا نیازی به پدیدآورنده داشته باشد ، آغاز ندارد تا آغازگری بخواهد.

اکنون بر سر این دو راهی ، باید دید که ازلیت در ماده است یا در ماورای ماده؟ شکی نیست که اگر ماده نتواند ازلی باشد ، این ازلیت، مسلم در انحصار ماورای ماده خواهد بود.

دکتر آریا: با فرض که کار پیش نمی رود! ما می گوییم ماده ازلی است و بر این مبنا ، اصولاً نیازی به ماورای ماده نداریم.

الهی: ادعا هم ، فایده ندارد ، دلیل بیاورید.

دکتر آریا: قانون لاوازیه که قانونی علمی است می گوید : "هیچ چیز از عدم بوجود نیامده و هیچ موجودی هم بکلی نابود نمی شود".

الهی: کدام قانون علمی ، ازلیت جهان را تایید کرده است، در حالی که علم نجوم ثابت می کند که جهان ماده آغازی داشته و علم فیزیک فنای دنیا را پیش بینی می کند و عقیده ازلی (بی آغاز) و ابدی (بی انجام) بودن جهان با مبانی علم امروز ، هرگز سازش ندارد.^۷

وانگهی اینجا جای تحقیق و استدلال است و نه تقلید ، آقای لاوازیه و همفکران ایشان از این سخن چه منظوری داشته اند؟

اگر مقصود اینست که هیچ پدیده ای بدون پدیدآورنده به وجود نمی آید ، سخن ما نیز همین است که وجود موجودی ازلی در جهان لازم است که تمامی پدیده ها با اراده و قدرت او - و نه از عدم- به وجود آمده باشند. و اگر منظورشان این است که: جهان ماده سابقه نیستی نداشته است، نه تنها قوانین علمی این نظر را به هیچ وجه تایید نکرده اند ، بلکه چنانچه اشاره شد ، آن را نقض می کنند و "دلایل بسیاری بر این که جهان، سابقه نیستی داشته در دست است"^۸ و اصولاً چون

^۷ از کتاب "اثبات وجود خدا" به قلم چهل نفر از دانشمندان بزرگ جهان تالیف کلور مونسما ، به نقل از ویلیام نیلوچ (Irvink Viliam Nodloch)، طبیعی دان؛ دارای درجه M8 از دانشگاه بوفالو؛ دکتر در فلسفه از کالج دولتی ایوی؛ و عضو فتنی سابق دانشگاه نگهداری وحوش و ماهی ها.

^۸ از کتاب اثبات وجود خدا به نقل از ایرونیک ویلیام نیلوچ.

لاوازیه مردی فیزیکدان است و نه فیلسوف ، مقصودش از این نظریه این نیست که جهان ماده سابقه نیستی ندارد؛ بلکه وی آشکال پیایی جهان ماده را در نظر داشته ، یعنی به طور مثال: آب که بخار می شود ، نه آب نابود شده و نه بخار از نیستی به هستی گراییده ، بلکه حالت آب تغییر کرده و به شکل بخار درآمده است .

به همین منوال تمامی دگرگونی های جهان ماده ، تنها دگرگونی صوری است ، نه آنکه معدوم ، موجود شود و موجود ، معدوم گردد .

آقای دکتر! شما که در رشته علوم تجربی و فیزیک کار کرده اید ، بهتر می توانید درک کنید همکارانتان چه می گویند؟

دکتر سیاوش پارسا: آقای محترم! اکنون چنانکه خودتان اشاره فرمودید ، ما به سخنان این و آن کاری نداریم، تنها دلیل این است که می تواند بطور روشن و قاطعما را رهبری کند .

شما می گوئید ماده نخستین این جهان ، پدیده است؟ حال از کجا بدانیم آغاز داشته است؟ ما که آغازی برای آن ندیده و نیافته ایم روی این اصل به خود حق می دهیم که پدیده بودن جهان را انکار و آن را بی آغاز بدانیم .

الهی: آقای محترم! پیش از این نیز تذکر دادم و اکنون هم تکرار می کنم ، ندیدن و نیافتن چیزی ، غیر از نبودن آن چیز است؛ فرضا هم اگر این پندار درست باشد ، که نیافتن ، مساوی نبودن؛ و یافتن ، برابر با بودن است ، مگر شما ازلیت جهان را دریافته اید که اینطور ادعا می کنید؟ مگر خودتان از ازل بوده اید که ازلیت جهان را دیده و دریافته باشید؟ چطور به خود حق می دهید چیزی را ندیده تصدیق کنید؟ (تایید و سکوت حضار)

دکتر پارسا: خداپرستان نیز که جهان را پدیده می انگارند ، مگر در آغاز بوده اند که پدید آمدن آن را دیده و دریافته باشند؟ آقایان محترم! اکنون که نه "الهی" و پدید آمدن جهان را دیده و نه "مادی" ، ازلیت آن را دیده است، انصاف این است که بگوییم این دو مدعا بدون دلیل خواهد ماند .

آقای الهی! اکنون به ما حق می دهید که در وجود خدای ماورای جهان شک داشته باشیم؟ پس چگونه قرآن، کلام الهی! صریحا دعوی می کند که در وجود خدا شک نیست؟ «أفی الله شک فاطر السماوات و الارض؟» (ابراهیم : ۱۰)

الهی: خوشبختانه من هم در انتظار این بودم که خودتان اعتراف کنید که هرگز دلیلی بر نبودن خدا وجود ندارد ، چنانکه قرآن مجید مکررا یادآور شده است که منکران خدا ، در این مطلب ، تنها گرفتار ظنّ و گمان هستند: «إن هم الا یظنون» اما آیه ای که اشاره کردید ، چنانکه در آغاز گفتگو نیز گفتیم: این آیه بکلی نفی شک نکرده است ، بلکه می فرماید: درباره خدای آفریدگار جای شکی نیست ، چه کسی می تواند شک کند که آفریدگان را آفریدگاری لازم است؟ علت شک مادیین ، پندار ازلیت جهان است که آن هم به دلایل روشن باطل است...

دکتر پارسا: توضیح بدهید که چرا این گونه شک و گمان بی مورد است؟

الهی: شما در آغاز سخن فرمودید تا چیزی را با احساس مادی دریافت نکنیم ، وجودش را باور نداریم. آقای محترم! مگر راه پذیرش هر چیزی در انحصار ادراک و احساس مادی است؟ شما چگونه دانایی و نادانی ، عقل یا جنون ، حیات و ممات ، وجدان یا بی وجدانی ، حبّ و بغض کسی را دریافت می کنید؟ آیا نظم معنوی دستگاه مغزی و یا بی نظمی آن دیدنی است؟ گیریم که عقل ، عبارت از همان مغز مادی باشد ، آیا مردم برای این گونه تشخیص ، وارد دستگاه مغزی اشخاص می شوند؟

دکتر پارسا: اگر نمی دانستید بدانید: بشر اخیرا دستگاه مغزسنجی اختراع کرده است که با بررسی اعصاب مغز ، اندازه نظم و بی نظمی ، و در نتیجه مقدار عقل و جنون شخص را ، به وسیله آن در می یابد.

الهی: از شما می پرسم: آیا پیش از اختراع این دستگاه، راه این گونه تشخیص بکلی به روی بشر بسته بود؟ و یا اکنون که هست، همگان از آن استفاده می کنند؟

دکتر پارسا: راه تشخیص، تنها دیدن از نزدیک نیست، بلکه از چگونگی حرکات و سخنان هر فرد می توان اندازه عقل ، علم ، اب و بسیاری از کمالات دیگر او را بدست آورد.

الهی: به عبارت دیگر اعتراف نمودید: ممکن است از خواص و آثار چیزی ، به خود آن پی برد ؛ از باب نمونه ، اتم را مثال می زنیم که در ابتدا بوسیله آثاری ، وجودش برای بشر معلوم شد و با این که هنوز حتی با چشم مسلح هم قابل مشاهده نیست ، مورد تصدیق دانشمندان قرار گرفته است. بنابراین: گرچه کسی از ما - که اجزایی بسیار ناچیز از جهان بی کران می باشیم- در آغاز پدید آمدن جهان نبوده است تا با احساس مادی ، حدوث آن را دریابد ، ولی در حال حاضر ، آثار فراوانی - چه مادی و چه غیر مادی -از جهان در دست است که بطور قاطع برای آن ، آغازی را اثبات می کند. چنان که شکل خاص فلان آسمانخراش ، گواهی روشن بر وجود سازنده آن است ، گرچه به هنگام ساختن آن ، هرگز شما او را ندیده و یا حتی متولد نشده بودید.

مهندس فرشاد: فرد معماری ، بنایی را می سازد و سپس می میرد؛ ولی ساختمان ، همچنان پایدار است؛ آیا خداپرستان نیز می پذیرند که خدایی که جهان را آغاز کرده، اکنون نابود شده باشد؟

الهی: گرچه پاسخهای روشن در این باره موجود است ، ولی با اجازه حضار محترم به جهت رعایت نظم گفتگو ، پاسخ شما را در پایان جلسه خواهم داد.

حضار: البته چنان است؛ خدا هنوز بر ما ثابت نشده؛ اکنون جای این گونه پرسشها نیست ، آقای محترم دنباله فرمایشات خود را بیان فرمایید...

الهی: این مثال و مانند آن ، تنها از این جهت مورد نظر است که چنانچه حادثه ای را از نزدیک ندیده باشیم ، آثارش می تواند گواه بر خود آن باشد؛ نه اینکه از هر جهت ، "همانندی" در این میان برقرار باشد.

آقای دکتر پارسا ! و آقایان محترم! دقت فرمایید: اگر جهان را آغازی بود و به نیروی ماورای خود پدید آمده بود ، چه وضعی داشت که اکنون ندارد ، چگونه بود که اکنون نیست؟

...سکوت دامنه داری که نشانه تفکری عمیق بود ، حضار را فرا گرفت و هر یک سخنی گفتند. در این میان جمله ای که خیلی جلب نظر کرد و سکوت مجلس را در هم شکست و جان تازه ای به حضاران بخشید، پرسش متقابل آقای دکتر پارسا بود که گفت: من از شما می پرسم که اگر جهان را آغازی نبود و پدیدآورنده ای نداشت ، چگونه بود که اکنون نیست؟

الهی: پر واضح است ، چنانچه جهان را آغاز و نیازی به ماورای خود نبود ، آثار و نمودهای بی نیازی نیز از سراسر آن هویدا بود.

آقای دکتر! خودتان بفرمایید که آیا میان موجود ازلی (بی آغاز) و حادث (پدیده) از لحاظ آثار و خواصّ فرقی هست یا نه؟

دکتر پارسا: البته هست و چنانچه پیش از این دانستیم ، ازلیّت ، به معنای بی نیازی مطلق است که موجودی نه در اصل هستی و نه در کمالات و حالاتِ هستی به غیر خود نیاز داشته باشد، ولی موجود حادث که در اصل، پدیده و نیازمند می باشد ، در سایر نیازمند خواهد بود بنابراین:

ازلی = بی نیاز مطلق و حادث = نیازمند مطلق

الهی: خوب توضیح فرمودید ، اکنون از شما می پرسم؛ "آیا در جهان ماده ، آثار بی نیازی مشاهده می شود یا نیازمندی؟"^۹

دکتر پارسا: خوب است این پرسش را به پایان گفتگو بیاندازید. خواهش می کنم اکنون آثاری را که نمودار پدید شدن جهان است یادآور شوید.

الهی: گرچه شایسته نبود پرسش مرا بی پاسخ گذارید و مطلبی را که اکنون مورد گفتگو است ، به بعد موکول سازید ، ولی چون در آغاز گفتار متعهد شدیم تا پایان پایه پای حضار محترم قدم برداریم، عذر شما را می پذیرم؛ خوشبختانه راه استدلال بر خداپرستان به هیچ وجه بسته نبست و براهین آنان ، بر تمامی فرضیه ها و احتمالات احاطه دارد.

آقای محترم! "شب و روز که از هر حادثه ای برای ما روشن تر است ، آیا آغازی داشته اند که نه شب و نه روز بوده است؟"^{۱۰}

^۹ این جمله در مقدمه استدلال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) با مادّیین در احتجاج طبرسی نقل شده است.

^{۱۰} این استدلال نیز در مناظره رسول الله (صلی الله علیه و آله) با مادّیین دیده می شود.

مهندس بسطامی: آقای عزیز! "شب و روز" در اثر گردش زمین به دور خود و برگرد خورشید پدیدار می شوند. شب، یعنی تاریکی، و روز یعنی روشنایی، این ها چیزی نیستند که درباره آنها پرسش شود.

الهی: چیزی نیستند؟ شب و روز معدوم اند؟ هر دو در نیستی برابرند؟ نیستی که نمود ندارد، نیست که اختلاف ندارد! چگونه نیستند؟!

بسطامی: چیزی نیستند به این معنی که: موجوداتی مستقل در برابر زمین و خورشید و سایر موجودات نمی باشند، و آلا این دو نیز پدیده ای از پدیده های گوناگون جهان اند.

الهی: هدف ما وجود این دو پدیده است و نه چگونگی وجودشان؛ بفرمایید: آیا این دو پدیده آغازی داشته اند یا نه؟

بسطامی: اگر بگوییم نه چه می شود؟

الهی: بفرمایید، شما اختیار زبان خود را دارید؛ ولی از شما می پرسم آیا این شب و روزها از پی یکدیگر پدید آمده و می آیند؟ و یا ممکن است در یک زمان و یک افق و یک مکان، هم شب و هم روز باشد؟

بسطامی: البته از پی یکدیگرند.

الهی: مثلا امروز پس از دیشب پدید آمده، یعنی، بعد از نابود شدن دیشب، امروز بوجود آمده است. امشب نیز پس از نابودی امروز پدید می آید.

بسطامی و سایر حضار: البته، پر واضح است، این پرسشهای شما خیلی شگفت انگیز است!

الهی: بنابراین شب و روز، شب ها و روزها، هر دو پدیده اند، تمامی شب و روزها سابقه نیستی داشته و دارند پس همه آغاز داشته اند.

حضار: نه! چطور! چه فرمودید! نفهمیدیم.

دکتر پارسا: آقایان هرگز نگران نشوید؛ پدیده، افراد شب و روز است، ولی مجموع این شب ها و روزها آغازی نداشته و نامحدودند.

الهی: پاسخ این ایراد را در آغاز گفتگو به تفصیل شنیده اید و جای تکرار نیست ، ولی باز هم برای دومین بار تکرار می کنم: مجموع افراد شب و روز ، مگر چیزی از یکایک شب و روزها اضافه دارند؟ چه بگویید: "یکصد تومان" و چه بگویید ، "صد عدد یک تومانی"؛ تفاوتی ندارد ، با تغییر عبارت که معنا و مقدار عوض نمی شود.

آقایان خودتان تصدیق فرمودید: تمامی افراد شب و روز پدیده اند؛ بنابراین آنها نیز که به هیچ وجه اضافه ای بر افرادشان ندارند ، پدیده هستند. گیریم بفرض محال ، مجموع این افراد بی نهایت باشند ، در صورتی که تمامی آنها آغاز دارند ، شما از فرض بی نهایت چه نتیجه ای می گیرید؟ وانگهی چنانکه در آغاز گفتگو گفتیم ، همین آغاز داشتن ، فرض بی نهایت بودن را نیز باطل می کند، و خلاصه آن که این رشته ها سراسر پدیده اند، زیرا فردی که آغاز نداشته باشد در این میان یافت نمی شود.

دکتر پارسا: آقایان محترم! مثل اینکه چاره ای بجز پذیرفتن نداریم!

مهندس هومان: چرا به این زودی تسلیم می شوید؟

نه آقای محترم! ما فرض می کنیم پیش از این شب و روزهای حادث ، شبی ازلی وجود داشته و از آن هنگامی که زمین بر گرد خورشید به گردش در آمد شب ها و روزهای کنونی پدیدار شد.

الهی: پرسش من هم درباره همین شب ها و روزها بود که در اثر گردش زمین بوجود می آیند؛ بنابراین، گردش کنونی زمین نیز آغاز داشته است ؛ اما در مورد شب ازلی که پیش از این فرض کردید ، خواهش می کنم بفرمایید آیا آن شب نیز مانند سایر شب ها مرکب از ساعات و لحظات بوده؟

هومان: البته چنان است.

الهی: در نتیجه چنانچه صد ساعت به آن افزوده می شد ، آیا آن شب ، ازلیت به علاوه صد ساعت بود؟ و اگر صد ساعت از آن کم می گردید ، ازلیت منهای صد ساعت بود؟

مهندس هومان: آری البته ، هر دو حالت درست است ، این که تردیدی ندارد!

الهی: این چه موجود ازلی است که قابل کم و زیاد شدن می باشد؟ آیا این شب مفروض شما ، اگر آغازی داشت ، باز هم ازلی بود؟

هومان: البته چنان بود ، چه فرقی دارد؟

الهی: آیا ازلی و حادث با هم فرقی ندارند؟ مثل اینکه شما درباره این شب طولانی ، از لغت ازلی ، معنای حادث را اراده کرده اید... خواه ناخواه بایستی چنین باشد! بفرمایید: آیا این شب نیز مانند سایر شب ها و روزها از زمان ، ساعات ، دقایق و ... ترکیب یافته ، یا ما فوق زمان است؟

هومان: پیش از این گفتیم ، البته از زمان ها ترکیب یافته است.

الهی: خود لحظات و ساعات و دیگر اجزای زمان که محدود است ، آغاز و انجام دارد ، بناچار مجموع این زمان ها نیز- هر اندازه ای که باشد- باز محدود است و آغاز و انجام دارد. خواهش می کنم دقت فرمایید که اعتراض پیشین تکرار نشود.^{۱۱}

دکتر راجه: پذیرفتیم ، تمامی شب ها و روزها ، سابقه نیستی دارند ، از این چه نتیجه می گیرید؟

الهی: نخست، این گواه روشنی است بر این که ما از نمونه های کنونی شب و روز می توانیم به پدیده بودن (حدوث) تمامی شب ها و روزهای گذشته پی ببریم ، با آنکه آنها را ندیده ایم و اصولاً میلیون ها شب و روز بر این جهان گذشته است، بدون این که ما هرگز آنها را دیده باشیم. در اینجا پاسخ پرسش^{۱۲} جناب دکتر پارسا بوضوح روشن می شود که: "پذیرفتن حدوث جهان در انحصار این نیست که پدید آمدن آن را در آغاز دیده باشیم؛ بلکه وضع کنونی جهان بخوبی می تواند گواهی روشن و آشکار بر حدوث سراسر جهان هستی باشد^{۱۳}.

^{۱۱} متن اعتراض: "افراد محدودند؛ ولی مجموع آنها ، بی نهایت است!"

^{۱۲} نامبرده اعتراض کرده بود: "ما که حدوث جهان را ندیده ایم ، چگونه آن را باور کنیم!"

^{۱۳} دنباله استدلال رسول الله (صلی الله علیه و آله) در برابر مادّیین.

پرفسور ریچارد ، که با زبان فارسی آشنا بود ، اظهار کرده که: آقای محترم! شب و روز، زمین و خورشید، کهکشانشها و تمامی موجودات کنونی آسمانی و زمینی، همه و همه پدیده اند؛ اما ماده نخستین که این نقشهای گوناگون از آن پدید آمده اند ، ازلی و بی آغاز است^{۱۴}

الهی: ما از خواص ماده از آن جهت که ماده است - نه از آن رو که چنین و چنان می باشد - به خوبی می توانیم حدوث آن را دریابیم. اشکال گوناگون ماده از جهاتی، و اصل ماده نیز از رهگذر نمودهایی دیگر، بدون تردید پدیده است ، آغاز داشته و انجام نیز خواهد داشت.

آقای پروفیسور از شما می پرسم: آیا ماده ، به هر معنا که توجیه و تفسیر شود ، همیشه همدوش با زمان بوده و یا پیش از زمان نیز وجود داشته؟

پروفیسور ریچارد: حقیقت زمان چیزی به جز حالات گوناگون و دگرگونی ماده نیست؛ ماده هیچگاه از جنبش و نشیب و فراز نیاسوده و زمان نیز از همین دگرگونی برخاسته است.

گرچه از نظر سطحی و عامیانه ، نمودار زمان تنها شب و روز است ، اما واقع چنان است که پیش از این دو پدیده که نتیجه حرکات زمین و ... می باشند و پیش از زمین شدن زمین و تشکیل آسمان و ستارگان ، آن هنگام که تنها ماده ای یکنواخت (به نام اتر یا خلاء و یا هرچه نامیده شود) بوده و بس، زمان نیز همدوش با آن ماده و برخاسته از دگرگونی های خارجی و داخلی آن بوده است؛ و بنابر آنچه گفتیم فرمایش جنابعالی که "آیا ماده پیش از زمان بوده است؟" موردی ندارد؛ و صریحا می گویم همانگونه که ماده ، ازلی و بی آغاز است ، زمان نیز آغازی ندارد.

الهی: بسیار خوب، از جناب پروفیسور به خاطر ارائه اطلاعات وسیعشان تشکر می کنم، خیلی روشن پیرامون ماده و زمان سخن گفتید، اجازه دهید نتیجه فرمایشات شما را توضیح بدهم:

زمان = ماده

ماده = زمان

^{۱۴} پیرامون ماده نخستین جهان؛ ذیل آیه "و کان عرشه علی الماء" در "کتاب ستارگان از دیدگاه قرآن" به تفصیل سخن رفته ، و به شرحی کاملتر در تفسیر "الفرقان" بحث نموده ایم.

این دو برادر ، که در عمر برابرند ، پدیده اند ، با هم زاده شده اند، و با فرض بی آغاز (زلی) بودن ، در بی آغازی (ازلّیت) نیز برابرند؛ در عمر از یکدیگر کم و کاست ندارند.

آقای پروفیسور اجازه دهید فعلا درباره زمان ، که نموداری روشن از ماده است ، به گفتگو پردازیم؟
ریچارد: خیلی خوب دریافت کردید ، خواهشمندم ادامه دهید.

زمان یا نخستین جبهه شکست ماده

الهی: خود زمان، که عبارت دیگرش دگرگونی می باشد، نموداری قاطع و روشن از آغاز داشتن اصل ماده است.

آقای پروفیسور! آقایان عزیز! آیا زمان ترکیبی از آنات و لحظات نیست؟
ریچارد: البته چنان است.

الهی: آیا ممکن است سراسر آنات زمان ، یکجا و در یک حال جمع شود ، یا آن که هر "آنی" ، پس از دیگری ، یعنی پس از نابود شدن آن پیشین پدید می آید؟

ریچارد: پر واضح است که هر "آن" پسین ، پس از نابودی "آن" پیشین بوجود می آید و اصولا زمان موجودی پابرجا نیست ، و تنها نموداری از ماده می باشد که همیشه در حال دگرگونی است.

الهی: روی این اصل ، خودتان اعتراف فرمودید که تمامی آنات و لحظات زمان، پدیده است؛ بنابراین ماده نیز که برادر و شریک برابر زمان است ، پدیده خواهد بود؛ زیرا هیچگاه نبوده که ماده؛ وجود داشته باشد و زمان همراهش نباشد. پس زمان برابر با ماده است.

آقای پروفیسور ریچارد، چون خود را دچار بن بست دید و خیالی بودن تفاوت آنات زمان با مجموع آنها نیز، بارها به حاضرین گوشزد شده بود ، اظهار داشت که: به برادر توأم ماه به معنای زمان کاری نداریم ، بهتر است که درباره خود ماده گفتگو کنیم.

الهی: گرچه من از شما می پذیرم که پایه پای شما گفتگو را ادامه دهم، ولی گفته شما در حکم گریختن از دلیل است ، فعلا از نمودار زمان ، پدیده بودن ماده نخستین معلوم شد ، اکنون با نادیده گرفتن این برهان ، عذر شما را می پذیرم و خواهش می کنم ماده را معنی فرمایید.

آقای پروفیسور ریچارد که از شاگردان آلبرت انیشتین و شیفته نظریات وی بود ، گفت: طبق نظریه استادمان: "ماده ، یعنی حرکت" و به عبارت دیگر، گره خوردن و انباشتگی انرژی؛ ماده حقیقتی به جز تراکم و فشردگی نیرو و انرژی نیست.

حرکت یا دومین جبهه شکست ماده

الهی: خیلی از آقای پروفیسور متشکرم که با صرفنظر از برادر توأم ماده (زمان) برادری دیگر را که جزء ذات و عین واقعیت ماده است به ما معرفی نمودند. این دفعه راه برای برداشتن دومین گام (نفی بی آغاز بودن و ازلیت ماده) آسانتر شد.

آقای پروفیسور! آیا حرکتی که عین ماده می باشد ، ثابت است یا متغیر؟

پروفیسور: حرکت در ماده، ثابت می باشد یعنی دائمی است؛ هیچگاه، ماده بدون حرکت ، معنی ، مفهوم و واقعیتی ندارد. چنانکه هیچ چیزی بدون "خودش" هستی ندارد؛ ولی خود حرکت، عبارت است از "دگرگونی".

الهی: اجازه بفرمایید برای این که تمامی حاضران محترم، بخوبی سخنان ما را دریافت کنند، درباره حرکت و اقسام آن ، توضیح بیشتری دهم.

پروفیسور ریچارد و سایرین: متشکریم بفرمایید.

الهی: حرکت به معنای جا بجا شدن و در نتیجه ، دگرگونی موجود متحرک است ، خواه دیدنی باشد ، خواه نادیدنی ، با چشم مسلح یا غیر مسلح.

۱. مثلا ، حرکت گلوله ای که رها می شود ، دیدنی است.

۲. ولی حرکت بذر و دانه بسوی شکوفایی و جوانه زدن و ساقه و تنه و برگ و میوه دادن ، و حرکت سیب از سبزی به زردی و قرمزی و از این قبیل حرکات مادی ، نادیدنی است.

۳. حرکت مولوکولهای تشکیل دهنده اجسام نیز نادیدنی است.

۴. و همچنین حرکت سازمان داخلی اتم ، گردش الکترونها بر گرد پروتونها.

این سه قسم آخر حرکت (مثالهای شماره ۲،۳،۴) دیدنی نیست. گرچه امکان وقفه در سه قسم اول (۱،۲،۳) هست ، به این صورت که:

۱. گلوله به مانعی برخورد کند و یا به هدف رسد ، و یا آخرین نیروی خود را به مصرف رساند و متوقف گردد.

۲. هسته گیاه و مانند آن نیز ، پیش از پیمودن مراحل کمال و یا پس از آن متوقف شود.

۳. مولوکول ها -بطور نسبی- از حرکات خود باز ایستند که در این حالت حرارت جسم به کمترین حد ممکن می رسد و سردی مطلق آن را فرا می گیرد و در اصطلاح می گویند:

درجه حرارت، ۲۷۳ درجه سانتیگراد زیر صفر است؛ این پدیده فیزیکی مؤید آن است که حرارت جسم از حرکت مولوکول های تشکیل دهنده تولید می شود ، هر چند حرکات ، بیشتر و سریعتر باشد حرارت نیز به همان میزان شدیدتر خواهد بود؛ و هر اندازه کمتر باشد، حرارت رو به کاهش می رود تا جایی که مولوکول ها -بطور نسبی- از حرکت باز ایستند و جسم ، سرد و خالی از حرارت گردد.

اما وقفه در سازمان داخلی اتم ، خصوصا طبق فرضیه انیشتین امکان ندارد ، و چنانکه از حرکت مولوکول های اجسام ، حرارت پدید می آمد ، از حرکت ثانیه ای پنجاه هزار بار الکترونها بر گرد پروتونها نیز موجودیت اتم برقرار است ، و در این صورت: اتم منهای حرکت؛ اتم منهای اتم خواهد بود ، درست عرض کردم؟

پروفسور و حاضرین: بسیار خوب تشریح فرمودید ، جای خوش وقتی بسیار است که روحانیانی مانند شما این گونه اطلاعات وسیع داشته باشند.

الهی: ما از تمامی اقسام حرکت که هر کدام، گواهی بر پدیده (حادث) بودن موجود متحرکند ، چشم پوشیده و تنها حرکات داخلی سازمان اتم را در نظر می گیریم که تمامی مواد تشکیل دهنده جهان - اصلی و فرعی - را بدون استثناء شامل گردد.

پروفسور: نظریه انیشتین ، در این زمینه در انحصار حرکت الکترونها بر گرد پروتونها نیست ، بلکه اگر اتم ، علاوه بر الکترون، پروتون و نوترون؛ اجزائی دیگر نیز داشته باشد ، خود این اجزا نیز موجودیتشان از انباشتگی انرژی و حرکت است.

الهی: چه این و چه آن ، بالاخره اتم از حرکات داخلی ، هیچگاه آسوده نیست؛ آنگونه حرکاتی را که از سازمان داخلی اتم دریافته ایم ، علم هم برای ما کشف کرده است ، از رهگذر این حرکات ، حال اتم را می پرسیم و بی آغازی (ازلیت) ، یا پدیده بودن (حدوث) آن را به این وسیله می فهمیم.

آقای پروفسور و آقایان دکترها و مهندسین! که خوشبختانه دانشمندان علوم مادی در مجلس ما جمع هستند.

از همگی شما می پرسیم: آیا حرکات الکترونها بر گرد پروتونها آغاز نداشته و ازلی است؟

پروفسور: پر واضح است که اگر ماده ازلی باشد، تمامی آنچه ذاتی ماده است نیز، همیشگی و بی آغاز خواهد بود؛ از جمله حرکت، که مطابق نظریه استاد (انیشتین)، اساس موجودیت ماده است.

الهی: آیا الکترون هر بار که بر گرد پروتون می گردد ، دور پیشین را نیز همراه دارد! یا پس از نابود شدن و پایان یافتن دور پیشین ، آغاز به گردش دیگری می کند؟

پروفسور: این که جای پرسش نیست؛ البته هر دور پسین ، پس از پایان دور پیشین پدید می آید؛ مانند حرکت زمین برگرد خورشید که هر دور آن یک سال است و هر کسی می داند امسال بجز پارسال و پس از پایان یافتن پارسال آغاز می شود. سیارات الکترونی هم در هر گردش بر گرد

خوشیدهای پروتونی خود، یک سال از عمرشان می گذرد و به لحاظ آنکه این گردش پناه هزار بار در ثانیه تکرار می شود ، باید گفت: "پنجاه هزار سال الکترونی ، یک ثانیه زمینی است"^{۱۵}

الهی: نتیجه فرمایشات جنابعالی چنین می شود که گردش الکترون ها، مانند گردش زمین آغاز داشته؛ و روی این اصل، سازمان اتم نیز آغازی داشته است.

پروفسور: آغاز داشتن گردش ، چه ربطی به آغاز داشتن گردنده دارد؟ مگر همین زمین ما نیست که هنگامی حرکت منظم نداشته و سپس حرکاتی را که نمودارش شب و روز است آغاز کرده؟

الهی: نتیجه ای که گرفتیم از فرمایش خودتان بود که اتم و ماده، یعنی حرکت؛ و این هماهنگی گرچه در زمین و حرکاتش نبوده، اما در اتم طبق فرض ، چنان است ، بنابراین عمر زمین با پدید آمدن شب و روز یکسان نیست ، زیرا همچون اتم نمی باشد^{۱۶}، ولی عمر اتم با حرکات سازمان داخلی آن یکسان ، بلکه طبق فرضیه انیشتین عین یکدیگرند.

ریچارد: بسیار خوب ، پذیرفتیم: از این هماهنگی چه نتیجه ای برای موضوع بحث می توانید بگیرید.

الهی: شما پذیرفتید که هر گردشی که الکترون بر گرد پروتون می کند، پس از پایان یافتن گردش پیشین است ، بنابراین تمامی گردشهای الکترونی پدیده اند ، آغاز و انجام دارند؛ و بر این مبنا ، خود اتم ها نیز همگی آغاز داشته اند.

پروفسور ژاک: چون همکار عزیز آقای پروفسور ریچارد خسته شده اند ، اجازه می خواهم دنباله گفتگوی ایشان را ادامه دهم.

آقای محترم! گردش الکترون ها همگی حادث اند؛ این چه ربطی به حادث بودن (آغاز داشتن) اجزای اتمی دارد؟ چه مانعی دارد که خود اتم ازلی و بی آغاز باشد ، ولی حرکات سازمان داخلی آن آغاز داشته باشد.

^{۱۵} این نکته را در کتاب "ستارگان از دیدگاه قرآن" در احتمالات شش گانه یوم آورده ایم

^{۱۶} چون حرکات پدیدآورنده شب و روز، از ابتداء برای زمین نبوده است ، بر خلاف اتم که موجودیتش برابر با حرکت است.

الهی: از شما می‌پرسم که آیا هیچ‌گاه اتم از حرکات داخلی آرامش داشته است؟ مثلاً از ازل هیچ‌گونه حرکتی نداشته و پس از ازل به حرکت درآمده است؟

پروفسور ژاک: نه آقای محترم! نه! هرگز! اصولاً ماده واقعیتی بجز حرکت ندارد.

الهی: بنابراین اتم واقعیتی بجز آغاز داشتن و پدیده بودن ندارد.

آغاز اتم = آغاز حرکت

شکل فوق نموداری است از هماهنگی اتم با حرکت، این دو حتی یک ثانیه- بر حسب فرض- از یکدیگر کم و کاست ندارند، محکوم به یک حکم و از نظر عمر برابرند؛ نمودار هماهنگی آنها دو خط موازی برابر است. چنانکه گویی فلان تاجر یکصد میلیون تومان سرمایه دارد؛ دارایی من هم بدون کم و کاست به اندازه اوست؛ آیا در این صورت دروغ نیست که بگویید: "البته من صد هزار تومان کمتر یا بی‌نهایت بیشتر از او دارم؟"

پروفسور ژاک: به موضوع پدیده بودن اینگونه حرکت باز می‌گردیم.

نه آقای محترم! حرکات داخلی اتم یکایک پدیده‌اند، ولی مجموع آنها بی‌نهایت است و آغاز ندارد.

الهی: این چهارمین بار است که این سخن با تعابیر مختلف تکرار می‌شود، برای آخرین بار با ذکر چند مثال به تکرار این ایراد پایان می‌دهم.

یک صفر، عدد نیست، دو صفر هم، عدد نیست، سه و چهار و ... بی‌نهایت صفر هم نمی‌تواند عدد باشد. یک شب، روشن نیست، دو شب و بر فرض محال بی‌نهایت شب هم روشن نخواهد بود؛ گردش‌های الکترونها نیز هر چند زیاد باشد، چیزی جز موجودِ حادث و پدیده‌بار نمی‌آورد، امیدوارم بیشتر دقت فرمایید که این ایراد بی‌اساس، دیگر تکرار نشود. (تایید عموم حاضران)

الهی: اجازه دهید از این پس به جای عبارتِ حرکتِ اتم، پدیده بودن را به کار ببریم.

اتم = حرکت = پدیده

سخن که به اینجا رسید ، اثر محکومیت بر چهره تمامی حضار نمایان شد ، ولی آقای **پروفسور آلن** با جمله ای جدید ، گویی نیرویی تازه به حضاران داده و گفت: آقای محترم! انیشتین سخنی گفت، ولی همه دانشمندان آن را نپذیرفتند؛ من می گویم نظریه وی درباره ماده نادرست، بلکه نامفهوم است ، "هر حرکتی محرکی میخواهد" یعنی چه؟ ماده واقعیتری جز حرکت ندارد، سازمان ماده از الکترون و پروتون و X ... است و این سازمان از حرکت نمی ایستد.

الهی: با صرفنظر از اینکه در نظریه انیشتین درست دقت نفرموده اید و به این شخص دانشمند در این مورد ، انکار و یا نفهمیدن واضحات را نسبت دادید ، از شما می پرسم بر مبنای فرضیه جنابعالی درباره ماده که برای شما ساده تر و مفهوم تر از نظریه انیشتین است ، آیا اگر الکترون از حرکت باز ایستد ، چه می شود؟

آلن: حرکت ، لازمه ذات اتم است ، وقفه الکترون و سکون مطلق سازمان داخلی اتم ، با نابودی اصل آن برابر است؛ اتم منهای حرکت ، یعنی اتم منهای اتم.

الهی: آقای پروفسور و آقایان محترم! آیا کسی از دانشمندان با این سخن مخالف است؟

پروفسور آلن، ریچارد، ژاک و ... : این اندازه که جای انکار نیست ، همگی بر این سخن اتفاق دارند کع اتم منهای حرکت به معنای: اتم منهای اتم است ، اتم ، هرگز نمی تواند از تمامی انواع حرکت آرام گیرد و آلا بایستی به نیستی گراید.

الهی: بنابراین پدیده بودن و آغاز داشتن حرکت ، سر از گریبان آغاز داشتن اتم بیرون خواهد آورد ، زیرا به اعتراف همگی ، این دو برادر ، مانند ماده و زمان ، توأم ، دو قلو و همزاد می باشند. چه این و چه آن؛ چه حرکت عین ذات اتم و چه لازمه جدایی ناپذیر آن باشد؛ در هر صورت نمایانگر حادث بودن اتم است.

دکتر پایدار که رهبر مادیین و طرفدار سرسخت ماتریالیستها بود، گویا مرتبا از گفته های ما آگاهی یافته و اکنون که گفتگو به جاهای حساس و باریکی رسیده بود حضور خود را ضروری دانسته و بدون مقدمه وارد جلسه شده ، گفت:

بحث به کجا رسیده است؟ برایش توضیح دادند ، نامبرده اظهار داشت: آیا دلیل آقای الهی تنها در برابر سخنانی است که دانشمندان کنونی و گذشته درباره ماده گفته اند؟ یا اگر فرضیه ای نیز پیش آید که کسی نگفته، ولی از نظر عقل محال نباشد، علیه آن هم می توانند پایداری کنند؟

الهی: برهان خداپرستان ، پیرو خدای آنان بی نهایت است و هرگز بر پایه فرضیه ها و افکار محدود بنا نشده ، بلکه در برابر هرگونه فرضیه و احتمالی که بخواهد راهی برای انکار آفریدگار باز کند ، با کمال قدرت و متانت پایداری می کند؛ آقای دکتر اگر سخن تازه ای دارید بفرمایید.

دکتر پایدار: پیش از آن که سومین فرضیه محتمل درباره ماده را ذکر کنم ، جنابعالی دنباله استدلال خود را طبق فرضیه های کنونی و گذشته (اتم ، هیچگاه از حرکت آرامش نداشته است) بیان فرمایید.

الهی: از آنچه گذشت ، چنان می نماید که ماده نخستین جهان آغازی داشته و اتمهای گوناگون جهان و شاید اجزای تشکیل دهنده اتم نیز ، از آن ماده ترکیب یافته اند؛ مثلا ، اتم هیدروژن ، مرکب از یک الکترون و یک پروتون و نوترون و پوزیتون و ... است؛ همچنین مولوکول های اجسام و عناصر گوناگون از پیوند اتم های مختلف با اختلاف تعداد و فاصله پدید یافته اند^{۱۷}

خلاصه آن که این فرزندان رنگارنگ ، با مادر نخستین خود ، همگی آغاز داشته اند ، هنگامی نبوده اند و سپس پدید شده اند.

هیچ ماده ای در سراسر جهان یافت نمی شود که از این قانون ، که ذاتی و ناگسستنی از ماده است ، استثنا خورده باشد. چنانکه ۲ ضرب در ۲ به طور کلی مساوی با چهار است؛ معدود ، هر چه و نزد هر که و در هر جا و هر زمانی که باشد ، این قانون ۲ ضرب در ۲ = ۴ درباره آن به هیچ وجه استثنا پذیر نیست ، ماده نیز؛ چه مادر جهان ماده و چه فرزندانش ، در هر زمان و مکانی که بوده یا باشند ، همگی در آغاز داشتن برابرند. آقای دکتر! اکنون بگویید چه کسی و چه نیرویی اصل و فرع سازمان ماده را پدید آورده و به جنبش انداخته است.

^{۱۷} در کتاب "ستارگان از دیدگاه قرآن" درباره این که: آیا اجزای مذکور در اتم ها، می توانند ماده نخستین جهان باشند یا خیر ، به تفصیل سخن رفته است

دکتر پایدار: این طبیعت است که تمامی پدیده ها را به نیروی لایزال خود پدید آورده است!

الهی: از دو حال بیرون نیست یا این طبیعت از سنخ و جنس ماده و مادی است یا ماورای ماده ، یعنی غیر مادی است؟

پایدار: ماورای ماده (غیر مادی) یعنی ، نیستی و نابودی ، آقای محترم! بدون تردید طبیعت مادی است .

الهی: نخست این که فرمودید ، هستی در انحصار ماده است ، و غیر مادی را "نیست" ، تلقی کردید ، در آغاز گفتگو به تفصیل گذشت که سخنی بی پایه است و دلیلی بجز یافتن و ندانستن ندارد، آری، ماده وجود دارد؛ ولی هر موجودی ماده یا مادی نیست .

اما این که طبیعت مادی است ، باید گفت که: ما از آغاز در پیرامون ماده ای همگانی سخن گفتیم ، چه ماده های پدیده آورنده و چه پدیده؛ هیچ موجود مادی از حکم کلی ماده ، یعنی آغاز داشتن بیرون نیست ، به هر جا که روی آسمان همین رنگ است ، حکم و اثر ماده با تغییر اسم دگرگون نمی شود .

بنابراین دعوی جنابعالی که: "طبیعت ، ماده را پدید آورده است" ، عبارت دیگرش این است که ماده ، ماده را به وجود آورده؛ یعنی ، "خود" خویشتن را پدید آورده! آقایانی که از آغاز گفتگو در جلسه حاضر بوده اید! آیا این سخن درست است؟!

همگی حضار: چگونه تصوّر می شود چیزی "خود" خویشتن را پدید آورد!

پایدار: نظر شما چیست؟

الهی: چون دانستیم که ماده سراسر نیاز و دارای آغاز است ، بناچار پدید آوردن ماده در انحصار نیروی ماورای ماده خواهد بود و اوست آفریدگار ازلی جهان هستی .

پایدار: نخست باید صریحا بگویم که من نمی توانم بفهمم چیزی موجود باشد ولی از جهان ماده بیرون ، و از هرگونه خواصّ مادی ، برکنار باشد .

الهی: چیزی که وجودش با برهان قطعی پایدار شد ، دیگر نیازی به این ندارد که آقای پایدار و ناپایدار بتوانند حقیقت آن را درک کنند یا نتوانند. "نمی فهمم" غیر از "نیست" می باشد و "نمی توانم دریافت کنم" بجز نابودی است.

و اصولا یافته های مادی بشر با احساس مادی ، یک میلیونیم یا یک میلیاردیم نیافته های اوست ، بشر از میلیونها قوانین مادی حاکم بر جهان طبیعت ، تنها قانون جاذبه عمومی را - آن هم در شعاعی محدود- فهمیده و این همه دانش ها را در پرتو آن پی ریزی کرده است. بشر روشن ترین چیزی را که یافته- به گمان خودش- مواد محسوسه است ولی حقیقت همین ماده؛ چهره های گوناگون خلقت ، حقیقت مولکول و ... را هم درست نفهمیده و حقیقت اتم را هرگز نتواند فهمید.

اکنون این بشر نادان در فهم همگان خود ، چگونه به خود حق می دهد که در نتیجه نیافتن خدا (موجود غیر مادی) آن هم با ابزار و احساس مادی ، حکم کند که خدا نیست! تنها به استناد این که با حواس مادی احساس نمی شود. در صورتی که ادراکات ماده سنج (حواس پنج گانه) از احساس بسیاری از حقایق مادی نیز عاجزند؛ تا چه رسد به ماورای ماده! و یا اینکه هر محسوسی ابزار معینی دارد که با غیر آن احساس نمی شود؛ مثلا با چشم یا بینی نمی توان شنید ، و با گوش نمی توان دید ، و با حس لامسه نمی توان چشید. پس چگونه انتظار می رود که خدای نادیده دیده شود ، و موجود ماورای ماده با ابزار مادی درک گردد.

نه ، هرگز ، ذات اقدس الهی به هیچ وجه قابل درک نمی باشد ، "لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ" ... چشم سرّ و سرّ ، دیده عقل و ادراک ، از دریافت حقیقت ذاتش محروم است ، پیرامون این مطلب در آغاز گفتگو هم سخنانی گفتیم و در پایان نیز از جهاتی دیگر بررسی خواهیم نمود.

پایدار: شما گمان کردید کم کم ما را به پذیرفتن ماورای ماده کشانده اید؟ اکنون پایه استدلال شما با یک احتمال ویران می شود:

آقای محترم! ماده نخستین جهان از ازل موجود بوده و این تنها حرکات و دگرگونی های ماده است که پس از ازل و در این میان پدید آمده اند.

الهی: با آن که نظرات تمامی دانشمندان با این پندار مخالف است و از ماده هرگز تصویری بجز انباشتگی انرژی و حرکت ندارند و بدون تردید و کوچک ترین اختلاف ، حرکت را -لااقل در سازمان داخلی اتم- لازمه ذات و موجودیت ماده می دانند ، ما "محال" آنها را هم به منظور هماهنگی با آقای دکتر پایدار "ممکن" شناخته و از شما می پرسیم که آیا حرکت و انرژی ، آن هنگام که در ماده پدید آمد ، از چه نیرویی بوجود آمد؟ یا از برون ذات؟ یا بدون علت؟

پایدار: مثلاً از درون ذات؛ یعنی ، ماده در سازمان داخلی و سپس خارجی خود اقتضا و آمادگی جنبش و حرکت و دگرگونی داشت و به موقع خود، حرکت را آغاز کرد.

الهی: این آمادگی از آغاز و از ازل ، با ماده بوده است؟ یا آن هم مانند خود حرکت ، پس از ازل و در بین راه بوجود آمده است؟

آقای دکتر! شما در این فرض ، حرکت را در ماه ، اقتضا و آمادگی دانستید ، اقتضا نیز بناچار نیرویی است که توانایی پدید آوردن پدیده ای را داراست ، ما اکنون پرسش گذشته خود را درباره این پدید آورنده (اقتضا) تکرار می کنیم که "خود او از کجا آمده است؟"

دکتر پایدار: بهتر است که ما خود حرکت را در نظر بگیریم فعلاً کاری به اقتضای آن (آمادگی آن) نداریم.

الهی: این حرکت به فرض شما پدیده را چه نیرویی در وقت معین بعد از ازل پدید آورد؟ اگر بگویید که آن ، ماده بوده است ، در نتیجه ، همان گونه که به فرض شما ، خود ماده از ازل بوده ، حرکت نیز که مقتضای (درخواست شده ی) آن است ، بایستی از ازل بوده باشد ، مگر آن که برای ماده نیز عقل و اختیاری تصور کنید که همچون دانایان و عاقلان ، به موقع خود ، حرکت را آغاز کرده باشد!

پایدار: نه آقای محترم! ماده عقل و شعوری ندارد این دگرگونی های ماده است که نیروی عقل و ادراک را پدید می آورد.

الهی: روی این اصل بناچار حرکت ماده -که به فرض شما پس از ازل آغاز شده است- ، از خود ماده نبوده و ناگزیر از ماورای ماده است.

پایدار: آقای محترم شتاب نکنید ، این حرکات بر حسب تصادف پس از ازل آغاز شده اند.

الهی: در آغاز گفتگو ، مانند همین سخن ، به میان آمد ، آنجا گفتیم که تصادف نیز یا به وجود برگشت می کند و یا به عدم؛ "تصادف یا نیروست ، یا منهای نیرو؛ اگر نیرو باشد - که آن هم مادی است- پرسش ما دامنِ پدیدآورنده ی او را هم خواهد گرفت و اگر نه؛ جای گفتگو نیست ، "از نیست که هست پدید نمی آید".

برای اینکه مطلب بیشتر روشن شود باید گفت که لغتِ تصادف در دو مرحله دیده می شود:

۱. تصادف در اصل پدید آمدن جهان ، که نادرستی آن پیش از این روشن شد.

۲. تصادف در دگرگونی هایی که در موجودی رخ می دهد؛ که بعداً پیرامون آن گفتگو خواهیم نمود.

«گام دوم به سوی خدا»

پایدار: پذیرفتم ، شما تا اینجا تنها حرکات و دگرگونی های ماده را آفریده ماورای ماده معرفی کردید ، از کجا که خود ماده نیز مانند حرکاتش پدیده بوده و ازلی نباشد؟

الهی: تا کنون همگی حاضران محترم پذیرفتید که تمامی حرکات سازمان داخلی اتم ها و مولوکول های اجسام و کلیه دگرگونی های جهان ماده برگرفته از نیروی ماورای ماده است فعلا موجود ازلی ماورای ماده برای شما ثابت شد. (تصدیق و تشکر عموم حضار)

اکنون به همراهی آقایان محترم آماه تکمیل دومین گام می شویم:

اصل ماده و تمامی دگرگونی هایش از ماورای ماده است.

اگر آقای دکتر پارسا به یاد داشته باشند ، در آغاز با ایشان پیرامون فرق میان موجود ازلی و حادث گفتگو می کردیم؛ ایشان اینگونه توضیح فرمودند که: ازلیت به معنای بی نیازی مطلق است ، که نه در هستی و نه در کمالات و حالات هستی به ماورای خود نیاز ندارد؛ و هر موجودی ، اینگونه نباشد ، حادث است و آغاز دارد.

من گفتم که آیا در جهان ماده آثار بی نیازی می بینید؟ ایشان درخواست فرمودند که گفتگو در این زمینه به پایان گفتار موكول شود ، اکنون به جای بسیار مناسبی رسیده ایم؛ آقای دکتر پارسا چه می فرمایید؟

دکتر پارسا: من نمی توانم انکار کنم که ماده نیازمند است ، آقای دکتر پایدار نظر شما چیست؟

دکتر پایدار: نیازمندی ماده در انحصار دگرگونی هایی است که پس از ازل از ماورای خود گرفته ، اما در اصل هستی نیازی ندارد.

شکست ازلیت ماده در چهار جبهه:

زمان ، حرکت ، تغییر و ترکیب

الهی: گرچه ازلیت (بی آغاز بودن) ماده ، پیش از این برای نخستین بار در جبهه زمان ، دچار شکستی قطعی شد و اکنون هم ، بر اساس فرضیه های عموم دانشمندان پیرامون ماده - که حرکت ، عین ماده و یا همزاد همیشگی ماده است- برای دومین بار نیز با صرفنظر از شکست نخستین ، آخرین رمق ازلیت ادعایی و فرضی خود را از دست داده و مهر نیازمندی و آغاز داشتن بر بنیاد هستی و ارکان و سراسر وجودش نقش بسته است؛ بایستی آقایان به انتظار شکست در دو جبهه دیگر ، یعنی تغییر و حرکت باشند؛

ولی به منظور همگامی با آقای دکتر پایدار که بر اساس فرضیه ای نوین که هرگز در سراسر جهان علم طرفداری نداشته است که "حرکت در ماده پس از ازل و در بین راه آغاز شده است" و ایشان آخرین امکانات و پایداری خود را در جبهه حرکت ، برای تجدید حیات ازلیت ماده بکار بسته اند، خداپرستان نیز بر این مبنای خیالی ، برای پاسخگویی به آقایان آماده اند.

ولی پیش از گفتگو در این مورد ، باید از آقای دکتر پایدار پرسید که شما چگونه در اعتراض خود ، نیازمندی ماده را در انحصار حرکت ، آن هم پس از ازل دانسته اید! در صورتی که نمودار نمودار نیاز و آغاز داشتن ماده -چنانکه اشاره شد- حصار چهار جانبه ی زمان ، حرکت ، تغییر و ترکیب می باشد؟

دکتر پایدار: اگر مانند همین سخن که درباره حرکت ماده گفتیم درباره زمان نیز گفته شود ، پاسخ چیست؟ آقای محترم! چنانکه حرکت ماده پس از ازل آغاز شده است ، بناچار زمان هم جزء نموداری از حرکت ماده نیست بایستی پس از ازل و همدوش با حرکت پدید آمده باشد؛ اما دو نمودار که به ادعای شما تغییر و ترکیب است ، هنوز درباره آنها گفتگویی به میان نیامده تا پیرامون آنها نفی و اثباتی شود.

الهی: بنابراین اعتراف نمودید که زمان و حرکت دو برادرِ توأمند، آغاز و انجامشان یکی است ، در این صورت چنانکه یکی از این دو ، مثلاً زمان ، عمرش با ماده یکسان باشد ، حرکت نیز محکوم به همین حکم خواهد بود؛ و در نتیجه ماده و دو نمودارش (حرکت و زمان) نیاز و آغاز خواهند داشت؟

دکتر پایدار: درست است ، دلیل بیاورید .

الهی: اگر زمان، از آغاز با ماده نبود و مانند حرکت، پس از ازل ، مثلاً یک میلیارد سال پیش ، آغاز شده بود ، و قبل از آن ، تا ازل ، زمان نبوده است؛ در این صورت بایستی بپذیرید که ماده به اندازه ازلیت به علاوه ی یک میلیارد سال عمر داشته است؛ چنین نیست؟

دکتر پایدار: البته ، این که جای تردید ندارد .

الهی: آیا عمر ماده ، اکنون که ازلیت به اضافه یک میلیارد سال است ، با آن هنگام که هنوز زمان را آغاز نکرده بود ، یکسان است و تفاوتی ندارد؟

پایدار: اکنون یک میلیارد سال بیشتر است .

الهی: اگر یک میلیارد سال ، پیش از آغاز فرضی زمان ، زمان در ماده پدید می آمد ، آیا عمرش فعلاً ازلیت به علاوه دو میلیارد سال نبود؟

پایدار: البته بود ؛ این که جای شک و تردید نیست .

الهی: این چه ازلیتی است که کم و زیاد به خود می پذیرد ، نامحدود بی آغاز و بی اندازه که زیاد و کم نمی شود ، زیرا چنانکه کم و زیاد کردن زمان ، عمر ماده ازلی را بیافزاید چنان می نماید که سراسر عمر ماده از سنخ همین زمان است: مثلاً اگر گفته شود که سعید هزار عدد لیره دارد ، آیا تعداد این لیره ها با افزودن صد ریال ایرانی یک هزار و صد لیره می شود؟ و یا اگر صد ریال ایرانی را در جای دیگر از هزار ریال ایرانی بکاهیم ، از تعداد این لیره ها کاسته خواهد شد؟

پایدار: البته خیر ، در کم و زیاد شدن چیزی سنخیت و هماهنگی با آن شرط است؛ یعنی از جنس خود آن چیز بایستی کم یا زیاد گردد تا در او زیاد و کم نمایان شود .

الهی: بنابراین عمر ماده از سنخ زمان است که بر حسب فرض اکنون عمرش: ازلیت به علاوه یک میلیارد یا دو میلیارد سال می باشد. آقایان محترم! چنین نیست؟

حضار: چرا ، این که جای شک نیست!

الهی: روشنتر بگویم «زمان ماده» که به فرض آقای دکتر پایدار پس از ازل آغاز شده ، کاملاً هم سنخ آن عمری است که از ازل و قبل از زمان داشته است؛ بنابراین ، سراسر عمر ماده از یک سنخ است و روی این اصل ، چنانکه زمان آغاز شده را آغاز و سابقه ی نیستی بوده، سراسر عمر ماده – به فرض قبلی شما ازلی- را نیز آغاز و سابقه ی نیستی خواهد بود و نتیجه چنین می شود:

$$\text{ماده} = \text{زمان} = \text{حرکت} \quad = \quad \text{ماده} = \text{حرکت}$$

پایدار: نه! چطور شد! چنان نیست! اصولاً نمی پذیرم که ازلیت ماده بعلاوه یک میلیارد سال، بیش از ازلیت بدون یک میلیارد باشد!

الهی: آقایان محترم! این درست است که ازلیت ماده به اضافه یک میلیارد با ازلیت بعلاوه صفر برابر باشد؟ آیا یک میلیارد ، عمر ماده را نمی افزایشد؟ آیا برابر با صفر است؟

پایدار: خواهش می کنم بیشتر توضیح بفرمایید.

الهی: اکنون برای روشنتر شدن این مطلب مثالی می زنم: بر فرض که جنابعالی ، تعداد نامحدودی اسکناس یک تومانی ایرانی دارید ، چنانچه ده عدد از آن کم و یا به آن افزوده شود ، بدون تردید تعداد اسکناس ها کم و زیاد خواهد شد ، و این خود گواهی روشن بر بطلان فرض نامحدود بودن آن است ؛ نتیجه فوق از این لحاظ بود که آنچه از این تعداد کم یا به آن زیاد می کردیم، از سنخ (از نوع) خود آن تعداد بود. اگر ده ریال سعودی به تعداد اسکناس ها بیافزاییم ، اسکناس های مفروض ، چه بی نهایت و چه مثلاً هزار عدد فرض شده باشد؛ این اسکناسها بعلاوه ده تومان دیگر

نخواهد شد ، و یا اگر از تعداد ریال سعودی در جای دیگر ده ریال بکاهیم ، این به کاهش تعداد اسکناس های ما نمی انجامد چون در این جا «اختلاف سنخیت» وجود دارد.

اکنون چنانچه یک و یا دو میلیارد سال - که آن را عمر زمان ماده فرض کردیم- از سنخ عمر ماده - به فرض پیش از پدید شدن زمان- نبود، زیاد و کم کردن آن ، عمر ازلی ماده را کم و زیان نمی کرد پس اینک بر همه روشن شد که ازلیت عمر ماده به علاوه یک میلیارد سال است ، و چنانکه در آغاز گفتگو مکرراً گفتیم ، محدود بودن اجزای چیزی ، فرض بی نهایت و ازلیت او را به خودی خود ، باطل می کند.

آقایان محترم! امیدوارم چیزی در این زمینه بر شما پوشیده نمانده باشد ، این برهان به شکل زیرین تکرار می شود :

عمر ماده بی آغاز ، به علاوه یک میلیارد سال ، بیشتر از عمر ماده بی آغاز منهای یک میلیارد سال می باشد.

فرض می کنیم تاکنون یک میلیارد سال از عمر ماده - که بعد از ازل ، زمان را آغاز کرده- می گذرد.

در این صورت سه برهان بر آغاز داشتن خود ماده ، پیش روی شماست:

۱. اینکه عمر ماده زیادی و کمی به خود می پذیرد؛ و موجود بی آغاز و نامحدود قابل کم و زیاد کردن نیست.

۲. اصل پذیرش «عمر زمانی» برای ماده چنان می نماید که ماده اصولاً زمانی است؛ و موجود زمانی آغاز دارد.

۳. هیچ گاه نقیض چیزی نمی تواند با رقیبش (نقیض دیگر) جمع شود (جمع دو نقیض محال هست)؛ مثل جمع شدن شب و روز در یک افق؛ و یا بود و نبود چیزی در یک زمان.

روی این اصل ، هرگز چیزی نمی تواند نقیض خود را در برگیرد - و با او یکی شود- و یا وصف و یا موصوف او شود؛ مثلاً عدد «۱» موصوف به خاصیت ویژه ی عدد «۲» شود و یا اینکه عدد «۱» منهای یک باشد یعنی: هم یک "هست" و هم یک "نیست".

همچنین موجود ازلی «مانند ماده بر فرض شما» همانگونه که نمی تواند در عین ازلی بودن (بی آغازی) ، آغاز نیز داشته باشد ، همینطور محال است که این موجود بی آغاز ، موصوف به وصفی آغازنده شود (یعنی صفت آغازنده را بگیرد)

پس چگونه ممکن است ماه بی آغاز ، پس از ازل ، "زمانی" شود و وصف (صفت) زمان را - که ویژه ی موجودات آغازنده است- به خود بپذیرد؟ و اصولاً نه موجود ازلی اوصاف (صفت های) آغازنده و حادث را به خود می پذیرد و نه موجود حادث می تواند به وصف ازلی در آید.

ازلی و حادث که نقیض یکدیگرند ، هیچگاه آشتی پذیر نیستند؛ در یک موجود و یک حالت به هم نمی پیوندند و چنانکه ذات و سراسر هستی این دو با یکدیگر متناقضند ، اوصافشان (صفت هایشان) نیز با یکدیگر تناقض دارند.

تناقض:

۱. ذات ازلی ≠ ذات حادث

۲. صفات ازلی ≠ صفات حادث

۳. ذات ازلی ≠ صفات حادث

۴. ذات حادث ≠ صفات ازلی

الهی: این دو موجود بی آغاز و با آغاز - نا محدود و محدود- نه در این حالات و نه در حالات دیگر ، هرگز همبستگی و پیوستگی ندارند ، امیدوارم مطلب روشن شده باشد. «تصدیق و تشکر عموم حاضران»

با صرف نظر از آن چه گفتم ، اضافه می کنم که آیا ماده پیش از زمان در «لا زمان» بوده است؟ آیا خود کلمه ی قبل و بعد نمودار روشنی از زمان نیست؟ ماده که قبل و بعد دارد ، عمر دارد ،

چگونه ممکن است مقداری از عمرش (زمان) به حساب کلی عمر او در نیاید و تنها قبل از زمان "ازلیت منهای زمان" عمرش را تشکیل دهد؟

دکتر پایدار: از حُسن استدلال و نیز حُسن خُلق آقای الهی بسیار متشکرم ، انصافاً قابل قبول است. **الهی:** چنانچه این دو دلیل را هم نادیده انگاریم از شما می پرسیم که آیا دو ازلی (ماورای ماده و ماده) پذیرفتی تر است ، یا یک ازلی (ماورای ماده)؟ و آیا اصل موجودیت ماده مهم تر است یا حرکت و دگرگونی آن؟

پایدار: البته اصل وجود هر چیز ، از حالات عارض بر آن ، به درجاتی مهم تر است.

الهی: پس چگونه ماده در اصل موجودیت نیازی به ماورای خود نداشته – ولی چنان که پیش از این پذیرفتید- در حرکاتی که پس از ازل آغاز کرده به ماورای خود نیازمند شده است؟ این سخن به اعتراف خودتان مانند آن است که گفته شود آقای X می تواند وزنه ی پانصد کیلوگرمی را بلند کند ولی از حرکت دادن آن عاجز است!

دکتر پایدار: تنها تناقضی که فعلاً پیرامون کم و زیاد شدن ازلیت به نظر می رسد این است که خداپرستان درباره ی خدای ماورای ماده چه فکری می کنند؟ آیا عمر خدایی او نیز ، ازلیت به علاوه زمان است؟ از آن هنگام که او ، ماده و در نتیجه زمان و حرکت را پدید آورد تا به امروز ، X میلیارد سال گذشته است. آیا این خود به عمر ازلیت می افزاید؟ که در نتیجه ، عمر خدا ازلیت به اضافه X میلیارد سال خواهد بود و پیش از آغاز زمان ، عمرش ، ازلیت منهای X میلیارد سال بوده است؟ این چه ازلیتی است که کم و زیاد می شود؟

الهی: خود کلمه ی ماورای ماده ، نمایانگر این است که این موجود ازلی ، ماورای ماده ، حرکت ، تغییر و ترکیب ، و تمامی عوارض و نمود های ماده نیز هست. او به تمام معنای کلمه ، ازلیت و ابدیت (سرمدیت) است؛ هرگز نه آغاز داشته و نه انجامی دارد ، او در زمان و مکان نمی گنجد؛ پیش از زمان و مکان بوده و پس از انقراض جهان ماده نیز خواهد بود؛ کم و زیادِ زمان ، عمر موجودی را کم و زیاد می کند که در تصرّف زمان بوده و مادی باشد ، چه از آغاز ، "زمانی" باشد و چه «به پندار شما» در میانه ، "زمانی" گردد! اگر هم ماده – بر پایه فرض پیشین شما- از ازل ،

بی زمان و بی حرکت بوده است ، بالاخره پس از ازل دچار دگرگونی شده و همدوش زمان ، "زمانی" است.

ولی خدای ماورای ماده هیچ گاه تغییر ، تبدیل و در نتیجه حرکت و زمان در ذات مقدّسش راه ندارد ، تا فزونی و کاستیِ زمان، عمرش را زیاد یا کم کند. اصولاً لغتِ "عمر" ، درباره ی موجودی که هیچ گاه زمانی نبوده و نخواهد بود بی مورد است؛ او ما فوقِ "عمر" است ، خلاصه آن که چون زمان ، نمودار حرکت است و آفریدگار ماورای ماده ، هرگز حرکت و دگرگونی نداشته و نخواهد داشت ، زمان هم به هیچ وجه برای او نیست؛ ازلیت خدا با زمان، اضافه بردار و قابل جمع نیست تا زیاد و کمی در او ایجاد کند و اصولاً ازلیت به معنای واقعی قابل کم و کاست نیست. خدای بی آغاز و نا محدود ، نه پیش از آفرینش زمان و "زمانی ها" در زمره ی آن ها بوده و نه پس از آن؛ آری ، او پس از ازل ، زمان را در ماده و همدوش ماده آفریده است ، نه در ذات خودش. و چنان که آفرینش جهان ماده - پس از ازل - مستلزم مادی شدن و یا مادی بودن ذات اقدس الهی نیست ، همچنین آفرینش زمان در ماده ، ذات اقدس آفریدگار را "زمانی" نمی کند.

ولی ماده ازلی «بر فرض شما» پس از ازل ، در ذات خود ، "آغاز زمانی" داشته و این ، خود برهانی است روشن بر این که ذات ماده ، "زمانی" است و گرنه زمان را به خود نمی گرفت ، ذاتش حادث و آغازنده است؛ و گرنه صفت حادث (زمان) را به خود نمی پذیرفت.

آری، ذات خدا با زمان جمع نشده و نمی شود ، و روی این جهت محکوم به زمان نخواهد بود؛ ولی ذات ماده "زمانی" است و این خود گواه آغاز داشتن و حدوث ماده است.

مهندس شادفر: از آقای الهی اجازه می خواهم چون همکار عزیزمان آقای دکتر پایدار خسته شده اند و چه بسا خود خستگی ، موجب عقب نشینی باشد ، من دنباله ی گفت و گوی ایشان را به دست گیرم.

الهی: اگر خستگی موجب محکومیت باشد ، من که تا کنون با هفده نفر از آقایان محترم ، گفتگوهای گوناگون انجام داده ام ، بایستی برای هفدهمین بار عقب نشینی کرده باشم ، بسیار خوب بفرمایید؛ «و الله غالبٌ علی أمره».

شادفر: شما پرسیدید که دو ازلی (ماورای ماده و ماده) یا تنها یک ازلی پذیرفتی تر است؟ چه مانعی دارد در جهان دو موجود ازلی وجود داشته باشد؟ ماورای ماده و ماده.

الهی: اگر ازلیتِ ماده در جبهه های گوناگون دچار شکست قطعی نمی شد ، چندان مانعی نمی داشت؛ ولی چون این ازلیت ، همدوش با نیازی که آقای دکتر پایدار برای ماده قائل شدند ، به خودی خود در جبهه ی ازلیت شکست خورده و با دست نیرومند استدلال به خاک سپرده شد ، هرگز برای نفی آن ، به دلایل دیگر نیازی نداریم. آقایان محترم! مگر خودتان اعتراف نفرمودید که ازلیت ، بی نیازی مطلق است؟

بنابراین ماده - که در دگرگونی های خود ، نیازمند به ماورای ماده است- ازلی نخواهد بود ، اگر تنها به نامگذاری دلخوش هستید، ما هم عرضی نداریم که شما بفرمایید ماورای ماده از نظر نام و حقیقت ازلی است ، ولی ماده تنها به لفظ ازلیت تبرک جسته و از معنای آن بهره ای ندارد.

شادفر: اکنون در دو جبهه ی دیگر (تغییر و ترکیب) گفتگو نمایید. اگر ماده در دو جبهه ی گذشته (زمان و حرکت) تجدید حیات کرد ، بناچار بایستی از نمود های دیگرش گفتگو نمود.

الهی: از آنچه به طرق گوناگون برای شکست ازلیت ماده در جبهه ی نخستین یادآور شدیم ، دیگر جای اگر و مگر نیست؛ ولی با این وصف ، به منظور محاصره ی چهار جانبه ی ماده ، گفتگوی خود را ادامه می دهیم. نخست فرمایش رسول الله حضرت محمد صلّ الله علیه و آله و سلّم را که با مادیین داشته اند و در آغاز گفتگو ، به عنوان پرسشی اساسی مطرح شد تکرار می کنیم که: "اگر جهان آغازی داشت ، چگونه بود که اکنون نیست؟" پاسخ منصفانه این است که تمامی نشانه های نیاز و آغاز (حدوث) ، جهان ماده را احاطه کرده ، به طوری که هیچ گاه از این سیه روزی و نیازمندی^{۱۸} نیاسوده و نمی آساید ، چنانکه از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که از جمله دلایل حدوث اجسام:

۱. حرکات و تغییراتی است که همدوش با ماده بوده و هست؛ به گونه ای که هیچ گاه از عوارض پیاپی تغییر و حرکت نیارمیده است.

^{۱۸} سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد ، والله اعلم

۲. ماده در اصل سازمان و موجودیت خود نیازمند به پیوست اجزایی چند است و در سراسر جهان ماده ، وجود کوچکترین دره ای که ترکیب نداشته باشد ، امکان پذیر نیست^{۱۹}.

شادفر: اکنون علم به ما نشان می دهد که اجزای ترکیب دهنده ی اتم (الکترون ، پروتون ، نوترون ، پوزیترون و ...) نه قابل تجزیه اند و نه از اجزایی دیگر ترکیب یافته اند؛ و همین اجزای نامبرده ماده ی نخستین جهان طبیعت می باشند^{۲۰}.

الهی: پیرامون ماده ی نخستین جهان ، سخنانی داشته و فرضیه ها و احتمالاتی را بیان کردیم^{۲۱}؛ فعلاً چیزی که با بحث ما تناسب دارد این است که حقیقت ماده ی نخستین جهان بر همگان پوشیده است و هرگز نمی توان ادعا کرد که همین اجزاء ، اتم باشند؛ این شعاع کوتاه کنونی بشر است که تنها توانسته قلب قلعه های اتمی را بشکافد و اجزایی چند به پندار خود برای آن بیابد ، و تازه روز به روز جدیدتر از این قلعه را کشف می کند.

اما آیا خود این اجزا ، ترکیبی از اجزای دیگر نمی باشند؟ درست است که بشر هنوز نیافته ، ولی نیافتن غیر از نبودن است ، وانگهی اصولاً ماده هرچه باشد ، بناچار مرکب از اجزایی چند است و ما هرگز نمی توانیم به ماده ای برخورد کنیم که مرکب نباشد. درست است که ماده در دو جبهه ی تجزیه ی فیزیکی ناگزیر متوقف خواهد شد:

۱. جبهه ی توانایی و قدرت دانش بشر که تا حدی معین می تواند اجزای ترکیب دهنده ی ماده را تشخیص دهد و تجزیه کند و هنوز هم به آن حد نرسیده است.

۲. جبهه ی قدرت تجزیه پذیری خود ماده ، زیرا ماده در آخرین مرحله ی تجزیه فیزیکی به جایی می رسد که جدا کردن اجزای آن مساوی با نابودی خود ماده است؛ که در آن جایگاه ، ماه منهای ترکیب ، همان ماده منهای ماده خواهد بود.

^{۱۹} به نقل از کتاب احتجاج مرحوم طبرسی (ره)

^{۲۰} اکنون اجزای کوچک تر اتم (کوارک و ...) ، و اجزای اجزاء اتم کشف شده و هنوز هم درباره کوچکتر از آن نظریاتی می دهند (فرد آخر!)

^{۲۱} به کتاب "ستارگان از دیدگان قرآن" مراجعه شود.

اصول زیر نیز از نظر عقل روشن است: ماده بدون ترکیب ، نه موجودیت خارجی دارد و نه عقلی و وهمی ، زیرا معنای مادی بودن ، لااقل محدود بودن به طول و عرض است ، گرچه با حواس غیر مطلق ما احساس نگردد.

موجود مادی که محدود است ، طبعاً بایستی از اجزای محدود ترکیب یافته باشد ، نه نامحدود؛ زیرا این اجزاء هرگز نمی توانند بدون به هم پیوستگی محدود باشند.

در نتیجه ، تجزیه پذیری ماده در جهان خارج از وهم و تصور ، کرانه ای دارد (انتهایی دارد) ، ماده در پرتو قدرت بی انتها ، تا حدی قابل تجزیه است و در آخرین مرحله تجزیه پذیری ، تجزیه اش برابر با صفر خواهد بود. همان گونه که ماده منهای زمان و حرکت ، تعبیر دیگری از ماده منهای ماده است - زیرا زمان و حرکت از برادران همزاد و لازمه ی جدایی ناپذیر ماده اند - همچنین تشکیل از اجزاء- و لااقل دو جزء - تعبیر و بیان دیگری از حقیقت ماده است ، و ماده منهای ترکیب ، یعنی ماده منهای ماده.

"ماده دو بعدی است"

الهی: در آخرین مرحله تجزیه پذیری ماده ، ماده دو بعدی است؛ چه دو بُعد هندسی (طول و عرض بدون عمق) و چه دو بُعد فیزیکی، یعنی دو جزء ؛ و این آخرین مرز تجزیه پذیری ماده ، برای ما قابل فهم نیست ، ولی چاره ای جز پذیرش آن نداریم ؛ و اگر هم دو بُعد با نظریات علمی مخالف باشد ، برای این که خوب تر بتوانیم بفهمیم ، بگوییم "سه بعد"؛ سه بُعد هندسی و یا سه جزء فیزیکی و این حالت را به عنوان آخرین مرز تجزیه پذیری ماده تصور کنیم.

در این جا تنها قدرت بی نهایت آفریدگار ، می تواند این ماده را تجزیه کند ؛ ولی نتیجه ی این تجزیه نابودی ماده است ، زیرا این اجزاء هرگز نمی توانند بدون به هم پیوستگی ، موجودیتی داشته باشند. و همانگونه که در آغاز آفرینش ماده ، همین اجزاء ، به حالت پیوسته به وجود آمده اند ، نابود ساختن ماده نیز در تجزیه ی آن است که پس از تجزیه ، هیچ چیزی وجود نخواهد داشت؛ نه آن که اجزای گسسته از یک دیگر باقی بمانند؛ زیرا ما فرض می کنیم که این جا آخرین

مرز تجزیه پذیری ماده است ، اکنون این دو جزء و یا سه جزء ترکیب دهنده ی آخرین مرز موجودیت ماده را در نظر می گیریم. این ترکیب ، ترکیب حیاتی ماده است که ماده بدون آن ، ماده منهای وجود است.

در این جا می پرسیم آیا هیچ یک از این اجزاء از پیش خود ، "ازلیت" و بی نیازی به سایر اجزاء دارد یا همگی در نیاز به یکدیگر برابرنند؟ پر واضح است که یکایک این اجزاء پیش از ترکیب چیزی نیست ، چون مرکب نیست؛ پس ماده نیست. این اجزاء ، هر یک جداگانه چیزی نیستند ، مرکب مادی نیستند و تنها این ترکیب است که همراه با موجودیت اجزاء ، واقعیت مادی را نمایان می کند ، نه آن که ترکیب آن ها ، پس از موجودیت مادی آن ها باشد ؛ پس هر یک از اجزاء در موجودیت مادی ، نیاز ذاتی به یک دیگر دارند ، چنان که دیگر اجزاء نیز متقابلاً چنانند.

و اکنون که یکایک این اجزای حقیقی ، بجز فقر و نیاز ، چیزی ندارند و از مجموعه ی فقرا هم بی نیازی پدید نمی آید ، به ناچار این مجموعه ی گدایان - به حکم ضرورت ترکیب- نیازمند به ماورای ماده خواهند بود.

نیازمندی در اجزای آخرین مرز موجودیت ماده مسلم است ، و اینکه هیچ کدام این اجزاء ، از "خود" ، موجودیت منهای ترکیب ، و استقلالی در برابر دیگر اجزاء ندارند ، روشن است.

روی این اصل ، ترکیب ماده بیانی دیگر از نیازمندی است ، نیازمندی به چه کسی؟ به خودشان؟! این هم معقول نیست ، زیرا موجودی که تمام هستی اش نیاز است ، چگونه بوسیله ی خود و یا همانند خودش رفع نیاز کند؟

بنابراین موجودی ماورای اجزاء و ماورای این مرکب، از آن ها رفع نیاز کرده؛ اجزا و ترکیبشان را همسان و یکی آفریده است، و این ماده است که دارایی دیگری بجز ناداری ندارد؛ و خود نمودش و وجودش و ترکیبش ، برهانی روشن بر وجود حقیقتی بی نیاز و مطلق در پشت دیوار ماده است.

آخرین مرز ترکیبی ماده = نخستین اجزاء نیازمند

در این جا ، با صرف نظر از پشت دیوار ماده ، هر چه جستجو کنیم ، به جز نابودی و نیاز چیزی نمی بینیم ، و اکنون که جهان ماده را می نگریم ، جز به وجود جهانی سراسر نیاز بر نمی خوریم؛

این خود ، دلیل بر وجود آفریدگار بی نیاز است ، آیه ی مبارکه ی زیرین بهترین راهنمای ما برای درک این حقیقت است:

"و من کلّ شیءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ" {الذاریات : ۴۹} و از هر چیزی جفت - مرکب - آفریدیم شاید شما هشیار شوید - که سراسر جهان بجز ترکیب و نیاز چیزی نیست - پس بسوی خدا فرار کنید ، محققاً من برای شما از طرف او هشدار دهنده ای روشن‌گرم.

در این جا "زوجین" تمامی حالات ماده را تا آخرین مرز موجودیت ماده ، که تجزیه اش برابر با نابودی آن است در بر می گیرد؛ یعنی ، ماده منهای ترکیب ، همان ماده منهای ماده و برابر با هیچ است ، خود نیازمندی ماده ی مرکب ، چنان می نماید که اصولاً ماده و هر موجود مادی ، در ذات خود صفر است ، حالت پیش از وجودش ، با حالت پس از وجود آن ، فرقی در صفر بودنش ندارد ؛ تنها تفاوت در این است که پس از وجود یافتن ؛ استمرار وجودش در پرتو آفریدگاری تواناست ، و همان طور که او را به وجود آورده ، همو نگهدارنده ی این موجود در حقیقت صفر است؛ موجودی که نیاز مطلق است ، ولی از نظر قدرت خلاقه ی الهیه - به وسیله ای برون از ذاتش - چنان می نماید که در زمره ی اعداد است؛ اما از نظر ذاتش صفر است.

آری در این حال: "فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ"

اکنون که در این جهان نیاز و ترکیب ، هرگز آثار بی نیازی و استقلال و هستی ذاتی وجود ندارد ، به حکم عقل بایستی بسوی آفریدگار بی نیاز و برآورنده ی هر نیاز ، دست گدایی دراز کرد؛ خواهی نخواهی اوست که ماده را پدید آورده و هم اوست که نگهدارنده ماده است - اگر آنی نور هستی را از ما باز پس گیرد؛ و نگاهبانی خود را از ما دریغ کند ، همچون آغاز ، عدم محض خواهیم شد ، چون صفر؛

اگر چه اکنون هم که "هستیم" در ذات خود صفریم ، و تنها به عنایت او ، گویی عددی از اعدادیم.

«فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ...»

بنابراین ، ناگزیر بایستی دست از این جهانِ سراسر نیاز بر داریم و هرگز بر آن تکیه نکنیم ، پیوند دل به آن ساحت قدس ببندیم ، روی بسوی او آریم که هرگز ترکیب و نیاز و آغازی ندارد.

و اللهُ هو الغنیُّ الحمید ... و إليه یُرجعُ الأمرُ کُلُّه ، و خدا همو بی نیاز مطلق ستوده است ... و همه چیز تنها بسوی او بازگردانده می شود ، آری: بازگشت همه چیز بسوی اوست ، و : "قل اللهُ خالقُ کلِّ شیءٍ" {الرعد: ۱۶} بگو خدا آفریدگار هر چیزی است.

آقایان محترم! جهان ماده با این نیازمندی ، که سراسر وجودش را فرا گرفته ، با زمان ها ، حرکات ، تغییرات و ترکیباتی که دارد ، با آن که از تمامی ارکان وجودش ندای نیازمندی به گوش وجدان و خرد می رسد؛ اگر ازلی باشد ، بناچار دو کلمه ی ازلیت و حدوث: بی آغازی و آغاز ، بی نیازی و نیاز ، بایستی دارای یک معنا باشند.

«تصدیق عموم حضار» مبنی بر این که اکنون دو گام از سه گام موعود را پیموده ایم:

۱. در جهان ازلیتی است.

۲. این ازلیت در انحصار ماورای ماده است.

مهندس منکهاوس: خدای خداپرستان به عقیده ی آنان دارای تمامی کمالات ، علم و قدرت بی نهایت و ... است ، و دلایل شما از آغاز تا کنون برای اثبات این دعوی کافی نیست ؛ اگر همراه با منکرین ماورای ماده ، که ماده نخستین را عاری از عقل ، علم ، ادراک و اختیار می دانند ، خدای ماورای طبیعت را نیز این گونه بدانیم ، چه می شود؟

الهی: أَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ الطَّیْفُ الْخَبِیْرُ؟ {الملک: ۱۴} «آیا کسی که آفرید نمی داند و حال آن که او بسیار باریک بین و آگاه است؟» و این آگاهی در آفریدگانش بس نمایان و پیداست ، چگونه عقل می پذیرد که آفریدگار نادان باشد ، ولی گروهی از آفریدگان او ، دانا باشند؟ در این صورت چرا این دانایان از آفرینش کوچک ترین موجود زنده یا مرده ای ناتوانند؟ و حتی از فهم و درک این همه قوانین حاکم بر جهان آفرینش محرومند؟ این چه موجود دانایی است که میلیونها برابر از شخص نادانی ناتوان تر است؟

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» {نحل: ۱۷} «آیا پس - با مشاهده ی آن آفرینش عظیم - ، کسی که می آفریند، چون کسی است که نمی آفریند؟ پس آیا هشیار نمی شوید؟» آیا این دو در نادانی و ناتوانی برابرند؟

پاسخ سؤال شما از رهگذر این دو پرسش قرآنی - که به منظور بیدار کردن وجدان و هشیار نمودن خردمندان نازل شده است - روشن می شود؛ حال که در آفرینش این جهان بیکرانِ پر از اسرار و قوانین منظم علمی ، نهایت علم و باریک بینی ضروری است ، چگونه می توان گفت: این دستگاه عظیم ، از جهل و نابسامانی پدید آمده است؟!

بشر که این همه دعوی علم و هنر می کند ، و در طول صد ها قرن برای پرده برداری از اسرار جهان میلیون ها گام برداشته است ، هنوز در پشت دیوار فولادین حقیقت ماده ، انگشت تحیر به دندان می گزد و تازه با فتح بخشی از قلعه های اتمی توانسته اندکی از عناصر را به عناصر دیگر تبدیل کند و به اعتراف مشعلداران و شکافندگان علم ، تنها به یکی از میلیون ها قانون علمی که بر جهان حاکم است (قانون جاذبه ی عمومی)^{۲۲} آن هم بطور ناچیز پی برده است {البته اکنون قوانین دیگری نیز پیدا شده اند که برای تعریف جهان به کار می روند که البته در جمع آن ها مشکلاتی وجود دارد.}

اکنون عصر مسافرت های کیهانی و تسخیر فضاست ، ولی تا کنون بشر نتوانسته کوچکترین ذره ای را با نیروی قدرت و علم خود پدید آورد ، هنوز نتوانسته است حقیقت ماده را آن گونه که هست ، دریافت کند ، و بسیاری از اسرار دیگر ، که حتی به کرانه ی مفهوم آن ها هم نرسیده است ، تا چه رسد به واقعیت آن ها.

آیا این بشر ، دانا و نیرومند و کاردان است؛ ولی آفریدگار وی و جهان بی کرانِ پر از میلیون ها اسرار ، نادان و ناتوان و ناآگاه است؟

^{۲۲} نیوتون می گوید که : علم بشر در مقابل جهلش بسیار ناچیز است و با تمامی کاوش ها ، تنها یکی از میلیون ها قانون علمی جهان را که جاذبه ی عمومی است دریافته و تمامی معلوماتش نیز از همین قانون است. {البته اکنون قوانین دیگری هم پیدا شده اند.}

چگونه از نادانی ، این همه بدایع مرموز و بهت انگیز پدید می آید که دانایان ، حتی از یکی از میلیون ها اسرار آن عاجزند؟ اگر نظم دستگاه آفرینش و ارتباط قوانین علمی حاکم بر جهان ماده ، نتواند نموداری از علم و حکمت باشد ، پس چه چیزی نماینده ی آن ها خواهد بود؟

"وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ" {زخرف: ۹} «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید؟ بی گمان همی گویند آن ها را آن نیرومند غالب بسیار دانا آفریده است.» آری هر کس به پدیده بودن چهره های گوناگون آفرینش باور داشته باشد ، چنان که درباره ی پدید آورنده ی آن ، از او پرسش کنی ، بی درنگ خواهد گفت: قادری حکیم و نیرومندی دانا آن را پدید آورده است. آفریدگار ، چه ماورای ماده و چه به پندار مادیین ، ماده ی نخستین باشد از داشتن علم و قدرت و حکمت و کاردانی مطلق ناگزیر است.

ما اگر به دیوانه های زنجیری تیمارستان ها هم بگوییم که شخصی بسیار نادان و ناتوان ، بنایی باشکوه را ساخته! و یا بر حسب تصادف ، اجزای سنگ و سیمان و آهن به هم پیوسته شده و آن را پدید آورده است ، از شدت تحیر و شگفتی زنجیر پاره می کنند ، تا چه رسد به عاقلان و دانایان!

اگر از نادانی و ناتوانی ، این همه آثار دانش و توانایی بر می خیزد که دانشمندان حتی از درک آن عاجزند ، پس چه بهتر که بشر به جای کسب دانش ، و پژوهش های دامنه دار برای افزودن علم ، به تنبلی و نادانی گراید ، تا او هم مانند آفریدگار! منشأ این همه آثار و نمود های بُهت انگیز گردد ، چه بهتر که برای کرسی های استادی دانشگاه ، از عمله های بی سواد ، و به منظور طرح نقشه های دقیق بُرج ها از مردمان ابله و سفیه ، و برای ایجاد تونل ها در دل کوه های بلند به جای مواد منفجره ی قوی از جرقه های فشفشه استفاده شود!

حال که به گمان مادیین ، آفریدگار ، علم و حکمت لازم ندارد ، پس بشر نیز باید برای پیشروی در کار های خویش و همگامی با عامل جاهل طبیعت! قدرت خود را به جای افزودن علم ، به مصرفِ جهل رساند! اکنون اختیار با شماست.

این سخن ، درست مانند آن است که گفته شود : ساختمانی بسیار زیبا و مجهز به تمامی وسایل مدرن روز را مغزی منحرف و کج سلیقه که هیچ گونه اطلاعات مهندسی و معماری نداشته ،

سازمان داده است ، ولی فلان اتاق کاه گلی با طاق کج و دیوار های بلند و کوتاه و زمین پر فراز و نشیب ، اثر معماری مهندسی دانشمند و خوش سلیقه بوده است .

مهندس منکهاوس: ما زیبایی و نظم جهان را بر عهده ی جهل و عجز نیروی ماورای ماده نمی نهیم؛ بلکه چون این نیروی ازلی ، آغاز به آفرینش جهان کرد ، بر حسب شانس و تصادف و اتفاقات این جهان زیبا را پدید آورد و به حرکات و قوانین علمی مجهز نمود .

اساساً تصادف به الهی: نیروی ماورای ماده ، چه به علاوه ی جهل و چه به اضافه ی تصادف ، تفاوتی نمی کند ، مگر تصادف کار علم را انجام می دهد؟ آن علمی که هیچ گاه و به هیچ وجه ، آمیخته با جهل نیست .

معنای برخورد و اتفاق است ، به معنی موافق آمدن و یا مناسب افتادن می باشد ؛ و آیا ممکن است برخورد دو چیز یا تناسب میان چند چیز ، بدون علت رخ دهد؟

برای روشن شدن موضوع باید گفت: میان پدیده هایی که اسبابش بر ما معلوم است و میان آن هایی که علتش بر ما پوشیده می باشد ، به هیچ وجه ، در این که هر کدام پدیدآورنده ای مناسب خود دارند فرقی نیست ، و تنها چیزی که باعث می شود پدیده های سنخ دوم ، به نام تصادف و اتفاق نامیده شود ، نشناختن علت آنهاست ، نه نبودن علت برای آن ها .

این قانون عقلی و علمی – که خود آقایان بر همان پایه ، گفتگو را آغاز کردید که "هیچ پدیده ای بدون پدیدآورنده نیست" – هرگز استثنا بر نمی دارد ، چنان که $4=2 \times 2$ در هر زمان و مکان و در هر چیزی بدون استثنا جاری است ، این عقل مردم ناآگاه است که در زمینه ی ابهام علت های حوادث ، استثنا می خورد ، نه قانون عقلی معلولیت حوادث .

برخی از پدیده ها از شانس پیروی می کنند!

و یا از علت های مربوط به خود؟

مثال هایی چند:

۱. چند نفر تیر انداز با شرط بندی ، نقطه ی معینی را در فاصله ای هدف می گیرنده ، تصادفاً نفر اولی در نخستین تیراندازی گلوله ای را به هدف می زند ، ولی دیگران خطا می کنند ، در صورتی که هر چند نفر ، اندکی در تیراندازی مهارت دارند ، اینجا به زبان عامیانه گفته می شود فلانی! شانسش گرفت...

اکنون در دار التّشريح عقل ، این واقعه را کالبد شکافی می کنیم ، آیا اصابت نمودن گلوله به هدف ، بدون سبب بوده است؟

هرگز! زیرا بین نقطه ی هدف و جایگاه تیراندازان حتما نقطه ای وجود دارد که با خط مستقیم به هدف می رسد ولی در سایر نقطه ها خطا رخ می دهد ، تیرانداز چه بطور آگاه و چه ناآگاه ، اگر از همان نقطه ی معین تیر را رها کند ، حتما به هدف اصابت می کند ، آگاهی و ناآگاهی هم که ماهیت سبب را تغییر نمی دهد ؛ اگر هدف گیری صد در صد از روی آگاهی باشد ، نتیجه نیز صد در صد است ، و هر اندازه هدف گیری ناقص تر باشد ، تیر انداز دیرتر به نتیجه می رسد یا اینکه اصلا به نتیجه نخواهد رسید. و اگر اصولا هدف گیری در کار نباشد - مانند تیر انداختن در تاریکی - در این مورد هم ، بعضی جاها تیر به هدف می رسد و بعضی جاها نیز اصولا رسیدن به هدف غیر ممکن است؛ مانند حروف چاپ ، چنان که در گفت و گو های آینده بیان خواهیم نمود.

۲. در بلیط های بخت آزمایی که قمار دسته جمعی است ، شخصی با پرداختن مبلغی ، بلیطی را بر می دارد ، در این جا که هدف گیری امکان ندارد ، اگر پس از انجام قرعه کشی ، یک صد هزار تومان نصیب او شود ؛ به او می گویند که شانسست گرفته است.

بازجویی عقل نیز در این زمینه ، علت حادثه را به ما نشان می دهد : گرچه هیچ کس نتیجه را نمی دانسته است؛ ولی بالاخره در آینده ، گردونه روی شماره ای معین توقف می کند ، آن شماره روی یکی از این بلیط ها است و قرار است که هر کس بلیط مزبور را در دست داشت ، یک صد هزار تومان دریافت کند ؛ فلان شخص به ناگاه این بلیط را برداشت ، اما اگر چه او نمی دانست ، ولی این همان بلیطی است که در آینده ، گردونه ی قرعه کشی بر همان ایست می کند ، روی این اصل بُردن مبلغ مزبور ، حادثه ای است که از علت واقعی قراردادی خود پیروی کرده؛ گرچه برنده از علت آن آگاه نبوده است ، و به جهت همین ناآگاهی از علت است که همه ی افراد دنبال آن بلیط مخصوص نمی روند ، چون آن را نمی شناسند ، اگر کسی از آینده ، آن گونه که هست آگاه باشد ، همیشه صد درصد همان بلیطی را خواهد داشت که برنده ی مبلغ قراردادی است .

بنابر آن چه گفتیم ، آگاهی به علل حوادث هر اندازه باشد رسیدن به نتیجه زودتر خواهد بود؛ این تصادف نیست که پدیده را پدید می آورد ، بلکه پدیدآورنده ، همان علت واقعی است که پدیده نیز از همان پیروی کرده است .

از این دو مثال ، نخست چنین دریافتیم که هیچ پدیده ای بدون پدیدآورنده ، وجود ندارد؛ سپس فهمیدیم که هر اندازه علل پدیدآورنده ی حوادث بر ما روشن تر باشد ، رسیدن به نتیجه نیز سریع تر ، و هر قدر کمتر باشد ، نیل به نتیجه هم دیرتر خواهد بود ، و هرگز نمی توان پذیرفت که ناآگاهی به علت ، وسیله ی کامل تری برای رسیدن به معلول باشد!

۳. حروفچین چاپخانه ای در چیدن حروف یک صفحه ی کتاب تا اندازه ای دقت می کند ، ولی در تجدید نظر باز هم احیانا به اشتباهاتی برخورد می نماید ، مسلما ریشه ی این اشتباهات از غفلت اوست. آیا ممکن است همین حروفچین به جای درست چیدن حروف ، یک مشت حروف گوناگون را برداشته و روی صفحه ی فلزی ریخته و در نتیجه همان صفحه ی کتاب ، بدون هیچ اشتباهی پدید آید؟

۴. از این مضحک تر آن است که کسی ادعا کند که پنجاه کیلو سرب ذوب شده از لوله ای با فشار بیرون ریخته است و به دنبال همان فشار ، به صورت حروف سربی گوناگون درآمده ، سپس در اثر

طوفانی ، طوری بر روی هزار صفحه ی کتاب ، مشتمل بر عباراتی نغز و پر مغز و مملو از دقایق علمی ، بدون هیچ خدشه و اشتباهی ، پدید آمده است .

در این مثال ، آیا احتمال وقوع آن چه گفته شد به اندازه ی یک در بی نهایت وجود دارد؟ آیا یکی از هزاران دیوانه ی زنجیری تیمارستان ها می تواند طرفدار چنان پنداری گردد؟

اکنون با هم به کوی مادین می رویم ، تا ببینیم که درباره ی پدید آمدن حروف آفرینش و اشکال گوناگونش چه می گویند. آنان تنها نیروی ابدی ماده بی شعور ، بی عقل ، بی علم و هدف را عامل مؤثر این همه سازمان های شگفت انگیز می دانند! آیا حروف تکوین - اتم ها و اجزای تشکیل دهنده ی آن ها- از حروف چاپ هم کمترند؟ اصولاً آیا می توان پنداشت که نیروی پدیدآورنده ی این حروف و آن که آن ها را به هم آمیخته و نقوش بهت انگیز خلقت را پدیدآورده است ، فاقد عقل ، علم و حکمت باشد؟ اگر دیوانگان زنجیری هم این سخن را بشنوند از فرط شگفتی زنجیر پاره می کنند.

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا می توان پذیرفت که آفریننده ی عقل و علم و میلیون ها قوانین علمی ، که تنها یکی از آن ها (نیروی جاذبه ی عمومی) سرچشمه ی تمامی {بسیاری از} دانش های کنونی بشری است ، خود جاهل و بی حکمت و بی هدف باشد؟

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟» آیا کسی که آفرید نمی داند؟... در صورتی که در آفرینش ، بی نهایت باریک بینی و آگاهی ضروری است ، هر اندازه که انسان به کاوش های علمی بیشتری می پردازد ، بر حیرت زدگی اش افزوده می شود ، هر قدر در فتح قلعه های اتمی و الکترونی و ... پیشتر می رود ، ابهام رموز بهت انگیز خلقت را بیشتر احساس می کند ، آیا این حروف منظم پر معنی ، پدید آمده از جهل و بی هدفی است؟

اگر چنان است! خوب است بشر نیز برای همگامی با این آفریدگار بزرگ ، به جای کاوش در علم ، به افزایش جهل گراید؛ برای تدریس کرسی چشم در دانشگاه از کور های مادر زاد و بی سواد استفاده کند ، و به منظور ساختن ساختمان های باشکوه از عمده های نادان و یا از طوفان های نابهنگام بهره گیرد؟ مگر آن که مقصود از جهل ، بالاترین مراتب علم ، و منظور از بی شعوری ، برخورداری از کانون عقل و شعور باشد!

نیروی ماورای ماده ، آفریدگار بزرگ ، کانون علم ، حکمت ، قدرت و تمامی کمالات بی نهایت است ، و این از سازمانِ عظیمِ آفرینش او نمودار است. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ الطَّيْفُ الْخَبِيرُ؟»

مهندس شادفر: با کمال تشکر از راهنمایی های بسیار سودمند جنابعالی؛ تنها یک پرسش مانده که پیشتر نیز به میان آمده بود.

الهی: بفرمایید.

مهندس شادفر: همان گونه که بنایی بلند ، پس از آن که ساخته شد ، دیگر نیازی به سازنده ی خود ندارد ، گمان می رود آفریدگار جهان نیز چنان باشد ، که پس از پدید آوردن و به حرکت درآوردن این جهان ، دیگر نیازی به او نیست ؛ چه باشد و چه نباشد ، چه بخواهد و چه نخواهد ، جهان همچنان پایدار است.

الهی: واژه های آفرینش ، پدید آوردن ، علت و ... در غیر خدا ، تنها به طور مجاز استعمال می شود ، نیرومند ترین و دانشمند ترین افراد انسان ، تنها کاری که انجام می دهند تغییر دان و دگرگون کردن نقش برخی از پدیده هاست ، و حتی از پدید آوردن ناچیزترین آن ها عاجزند.

مثال شما و سایر مثال ها در این پیرامون تنها درباره ی تغییر چهره است؛ به معنای واقعی ، که هرگز نه ماده و نه صورتش وجود نداشته و سپس پدید آمده است ،هیچ گاه نمی تواند آنی از پدیدآورنده ی خود فاصله بگیرد ، روی این اصل ، کلمه ی آفرینش در غیر آفریدگارِ یکتا هرگز معنای واقعی خود را نمی دهد ، هیچ نیرویی به جز آفریدگار نمی تواند پدیده های ماده - و نه غیر مادی- را به معنای واقعی خود ، به وجود آورد. تمامی صُوری که از قدرت بشر در جهان ماده نمودار می شود ، تنها حرکت دادن و تغییر دادن صورت است ، نه پدید آوردن ماده و یا نیروی مادی.

در مثال معروف بنا و بنا ، مگر بنا کاری بجز جا به جا کردن اجزای گوناگون ساختمان به صورتی مخصوص دارد؟ مگر او ذره ای را - در این فعالیت دامنه دار خود- از نیستی به هستی درآورده است؟ ما فعلا ساختمان خانه ی خودمان را در جایگاه عقل کالبد شکافی می کنیم ، کدام پدیده از این ساختمان بدون پیوند به پدیدآورنده ی خود ، اکنون پای برجاست؟ تنها کاری که بنا انجام

داده ، حرکت دادن اجزای گوناگون بناست ، و هر کسی می داند که تمامی این حرکات ، یکایک ، پس از فاصله گرفتن از محرک خود (بنا) دچار وقفه گشته است؛ بنابراین کار بنا ، پس از دست کشیدن او از کار ، به دنبال خود او رفته ، و ما اکنون هرگز در بنا آن گونه حرکات پیاپی را نمی بینیم .

اما شکل مخصوصی که این اجزا ، به صورت خانه به خود گرفته است ، نتیجه ی طبیعی انباشتگی مخصوص این اجزاست ، نه آن که به خواست بنا این کار صورت گرفته باشد ، او چه بخواهد و چه نخواهد ، پس از انجام عمل خانه چنان است ، تا اجزای بنا به آن گونه روی هم قرار گرفته اند ، نمودارش نیز خانه با خصوصیات ویژه ی خود است ، و هر گاه این انباشتگی بر هم خورد ، شکل دیگری به خود خواهد گرفت ، در نتیجه این جا دو پدیده و دو پدیدآورنده است:

۱. حرکاتی که به دست بنا انجام گرفته است ، پس از پایان کار او ، هر یک ناگزیر ناپدید گشته است .

۲. شکل مخصوص بنا که در آغوش پدیدآورنده ی خود (انباشتگی مخصوص) همچنان پابرجاست؛ و هر گاه حرکات نخستین به حرکاتی دیگر تبدیل گردد ، صورت این اجزا نیز عوض می شود؛ بنابراین ، مثال بنا و بنا مغالطه ای بیش نیست .

اما در پدیده های مادی ، تنها چیزی را که در تمامی کارهای خود می توانیم به عنوان آفرینش قلمداد کنیم ، نقش های خیالی و تصویری ماست ؛ "صورت" چیزی را که در جایگاه ذهن و خیال تصور می کنیم ، آیا در پدید آمدن ، تنها نیاز به نیروی باطنی ما دارد؟ که اگر غفلتی هم از آن رخ دهد ، همچنان ماندنی است؟ یا این "نقش" ، واقعیتی بجز اراده ی باطنی ما ندارد؟ با آن که مثال فوق از دو نظر نسبت به پدیده های واقعی ناقص است:

۱. واقعیت خارجی و اثر وجودی ندارد .

۲. اجزای این "صورت" ، ناگزیر سابقه ی تصویری دارند و بدون آن که ذهن با این اجزا ، در گذشته اُنسی گرفته باشد ، قادر به تصور چهره ی ترکیبی آن ها نیست .

با این وصف ، باقی ماندنِ این پدیده ی ناقص ، بدون وجود و اِعمالِ قدرتِ پدیدآورنده ی آن امکان ندارد؛ تا چه رسد به پدیده های واقعی که:

۱. هم واقعیّت خارجی دارند.

۲. و همچنین پیش از پدیدار شدن ، نمونه ای از مواد و اجزای خود را نداشته اند.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «آغاز گر آفرینش آسمان ها و زمین است.» آری آفریدگار بدون هیچ گونه نمونه و سابقه ای ، جهان را از اصل و فرع به این زیبایی آفریده ، و جهان به تمام معنای نیستی در آغاز نبوده است و خدا آن را تنها با علم و حکمت خویش آفریده ، و همان گونه که در آغاز پدید آمدن به پدیدآورنده نیاز داشت پس از آن نیز عین همان نیازمندی را خواهد داشت.

مثلاً آن گاه که کلید برق را می زنید و لامپ روشن می شود ، آیا لامپ تنها در آغاز روشن شدن نیازمند اتصال سیم برق است؟ یا پس از قطع سیم و یا خاموشی کانون برق ، باز همچنان روشن است؟ و یا اینکه روشنایی لامپ های برق ، واقعیّتی بجز ارتباط با کانون برق ندارند ، چون به وسیله ی آن نمایان می شوند و با اتصال به آن پایدارند؛ و هنگامی که سیم متصل به کانون برق ، قطع شود، بدون کوچکترین فاصله ای ، منابع جزئی برق نیز خاموش می شوند؟

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» «"خدا"، روشنی - وجود بخش و هادی- آسمان ها و زمین است» ؛ آری از پیدایی و عنایت آفریدگار ، آفریدگان نیز پیدا و آشکارند ، اگر آنی نظر لطف از آفریدگان برگیرد ، به همان نیستی نخستین می گرایند ، نه آن که به صورت بی جان و بی سامان بمانند ، بلکه اصولاً در چنان زمینه ای بنیاد هستی شان ناپدید می گردد.

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^{۲۳} {الرحمن: ۲۹} «همه آفریدگان در آسمان ها و زمین - نیاز های خود را- تنها از او درخواست می کنند ، هر آنی آفریدگار در کار آفرینش و بخشش هستی و نیرو به آفریدگان است.» و "اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب ها!"

^{۲۳} «خدای تعالی در آیه ی بعد می فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» «پس بوسیله ی کدام نعمت های پروردگارتان ، او را تکذیب می کنید؟»

همان گونه که امواج برق به تدریج و پیاپی از کانون اصلی برق به لامپ می‌رسند و در هر آنی خاموش و روشن می‌شوند، اما چون فاصله‌ی این نفی و اثبات - خاموشی و روشنایی - بسیار ناچیز است، چنان به چشم می‌نماید که پیاپی روشن می‌باشند. نمونه‌ی ضعیف‌تر آن را در دایره‌ی آتشین می‌بینیم که در اثر گردش تند آتش گردان، روشنایی بنظر می‌رسد.

هستی و تمامی نمود هایش، سراسر پدیده‌های آفریدگار بزرگ است، و بالاتر و والاتر از امواج الکتریسیته - "اگر آنی کند نازی فرو ریزد قالب‌ها" - اگر آفریدگار آنی از شأن آفریدگان چشم پوشی کند، همگان همچون آغازشان به نیستی می‌گرایند.

نسبت آفریدگان به آفریدگار، همچون سایه و صاحب سایه، و همچون نور و کانون نور است که هیچ حقیقتی بجز پیوستگی به اراده‌ی آفریننده ندارد. «و نحن أقربُ إليه من حبل الوريد» (ق: ۱۶) «و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم».

از نظر عقل و علم، جدایی پدیده - به معنای واقعی - از پدیدآورنده، با نیستی او برابر است، و به اصطلاح منطقی نسبت آفریدگان به آفریدگار بزرگ جهان، اضافه‌ی اشرافیه است، نه اضافه‌ی مقولیه؛ معنی حرفی است و نه معنی اسمی و فعلی، و به زبان ساده، نسبت روشنایی است به نور، و نه نسبت اتاق به نور؛ نبودن و یا نتابیدن نور مساوی با نبودن روشنایی است، اما خود اتاق که به وسیله‌ی آن روشن بوده، با نبودن نور نابود نمی‌شود، و تنها روشنایی اتاق است که با خاموشی نور به نابودی می‌گراید.

نسبت موجودات جهان به آفریدگار، نسبت نخستین است، نه دومین؛ این‌ها چیزی نبوده‌اند که با افاضه‌ی خداوندی چیزی شوند^{۲۴}؛ بلکه بنیاد هستی آن‌ها چیزی بجز افاضه و نمایش خلاقیت او نیست. تا هنگامی که رابطه‌ی عنایت و بخشش او برقرار است، نمود و نمودارهایی دارند، و آن هنگام که بخش کمی از این رابطه را قطع کند، به همان اندازه نابسامانی رخ می‌دهد، و چنان که تمامی ارتباطات قطع گردد، طومار هستی این نمودارها نیز، یکسره در هم نوردیده می‌شود.

^{۲۴} * یعنی اکنون نیز در حقیقت هیچ‌اند.

ماده ی نخستین جهان که از آغاز هستی به صورت پیوستگی ناگسیختنی پدید آمد و مهر فقر و نیاز بر سراسر پیکرش ، در چهار جبهه ی "حرکت ، زمان ، ترکیب و تغییر" خورده بود ، تا هست از همان نیروی ماورای جهان نیرو می گیرد، و اگر آن نیرو از سازمان هستی اش قطع شود، دوباره به همان نابودی نخستین باز خواهد گشت.

«لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ؟ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» {غافر: ۱۶} «پادشاهی امروز از آن کیست؟ از آن خدای یکتای قهار^{۲۵}»، تنها بی نیاز مطلق و باقی ابدی و مالک حقیقی و واقعیت به معنای صحیح اوست ، و دیگران از بالا و پست ، دست نیاز به درگاهش دراز داشته و خواهند داشت:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» {فاطر: ۱۵} «هان ای مردمان ، شما نیازمندان به – درگاه- خدایید و خدا همو بی نیاز مطلق ستوده است».

«آری ، همه ی ما فقر محضیم و تنها به بی نیاز مطلق روی می آوریم»

ای که همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده^{۲۶}

آن چه تَغَیَّرَ نپذیرد تویی و آنکه نَمُردست و نمیرد تویی

ما همه فانی و بقا بس تو را مُلک تعالی و تقدس تو را

تا کرمت راه جهان برگرفت پشت زمین ، بار گران برگرفت

هر که نه گویای تو ، خاموش به هر که نه یاد تو ، فراموش به

تا به تو اقرار خدایی دهند بر عدم خویش گواهی دهند

غنچه کمر بسته ، که ما بنده ایم گل همه تن جان ، که به تو زنده ایم

پیش تو گر بی سر و پا آمدیم هم به امید تو خدا آمدیم

^{۲۵} بسیار غالب ، بس چیره ، بسیار مسلط

^{۲۶} بخشی از سروده ی شاعر بزرگ ایرانی ، نظامی گنجوی «رَحِمَهُ اللَّهُ».

یار شو ای مونس غمخوارگان چاره کن ای چاره ی بیچارگان
 جز ره تو قبله نخواهیم ساخت گر نوازی تو ، که خواهد نواخت
 دست چنین پیش که دارد که ما زاری از این بیش که دارد که ما
 در گذر از جرم که خواهنده ایم چاره ی ما کن که پناهنده ایم

گر چشم خدای بین همی داشتی دیگر به جهان غصه نمی داشتی^{۲۷}
 گر بود مرا معرفتی بر جانان لذت بجز او هیچ نپنداشتی
 لذات جهان یکسره زلت دیدم بر آنچه در او وقع نبگذاشتی
 خواهی که تو را دیده ندیده بیند باید که نبینی دگری هیچ دمی

گرچه سخن در پیرامون شناسایی آفریدگار به این کوتاهی و نارسایی کافی نیست ؛ اما گمان می کنم هدف خود را در این گفتگو ، تا آن اندازه ای که وعده داده بودم انجام دادم ، با حضاران محترم سه گام از خودپرستی به سوی خداپرستی برداشتیم ، از این جا به امید جلساتی دیگر پیرامون خدانشناسی از دیدگاه پیشوایان اسلام – که کامل ترین راه را پیموده اند – با حضار محترم خداحافظی می کنم.

حاضران: زبان ما از تشکر و تحسین جناب آقای الهی ناتوان است ، پیش از این گمان می کردیم روحانیان ، اهل دانش و بصیرت و اُلفت نیستند ، ما زیاد مقصر نبودیم ، زیرا تبلیغات اغواگر مکاتب مادی گرا و لائیک ، چنان ذهنیتی را برای ما ایجاد کرده بود.

^{۲۷}* شعری از نگارنده ی کتاب (آیت الله العظمی صادقی تهرانی) که در چهارده سالگی سروده است.

خدای بزرگ امثال شما روحانیون روشن ضمیر و دل آگاه را که روح جامعه می باشید ، زیاد گرداند. با یادداشت دستِ جمعی نام و تلفنِ جنابعالی ، فعلاً به انتظارِ جلسات آینده ، شما را به آفریدگار می سپاریم.

«خدا یار و نگهدار شما»

«قابل توجه دانش پژوهان ارجمند»

- عناوین تالیفات نویسنده، بیش از ۱۱۰ اثر تحقیقی قرآنی است که در پایان «رساله توضیح المسائل نوین» درج شده است.^{۲۸}

- طرح روی جلد^{۲۹} (قسمت بالا): تصویر تلسکوپی توده‌ای از ستارگان دور دست با نام خوشه‌ی کروی ام ۵۵، در صورت فلکی کمان، که درخشندگی آن حدود ۹۹/۰۰۰ بار بیشتر از خورشید می‌باشد، و فاصله‌ی آن تا زمین ۲۰/۰۰۰ سال نوری است.

یعنی: ۱۸۹/۲۱۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر

« فتبارک الله احسن الخالقین »

^{۲۸} همچنین در پایان این نسخه الکترونیکی. فرد آخر!

^{۲۹} همان تصویر صفحه اول این نسخه الکترونیکی. فرد آخر!



آیت الله العظمی محمد صادقی تهرانی (قدس الله تربته الزکیة) در فاندانی (رومانی، در روز اول فروردین ۱۳۰۵ هجری شمسی) در تهران چشم به جهان گشود و پدر ایشان مرحوم حاج شیخ رضا لسان الممققین از وعاظ و فطیبان معروف تهران بود. این علامه مجاهد و مفسر کبیر کتاب الله العظیم، مرجع عالیقدر جهان تشیع و فقیه مصلح قرآنی، در روز اول فروردین ۱۳۹۰ پس از هشتاد و پنج سال عمر پر برکت خود در راستای اعتلای اندیشه ناب قرآنی، فراگیر کردن انقلاب قرآنی در همه ابعاد علوم دینی و موزوی و عرصه های اجتماعی، دفاع از مریم ولایت معصومان ممدی (صلوات الله علیهم اجمعین)، پیشتازی در مبارزه علیه ظلم و ستم و بیداری امت اسلامی، تلاش فستگی ناپذیر در زمینه تألیف آثار ارزشمند قرآنی بر مبنای فقه گویا، و دفاع از امکام مهجور قرآنی که در نهایت به جمهوری فویش انجامید، در شهر مقدس قم در منزل شفصی اش، با مالاتی عرفانی، بلافاصله پس از اعاده نماز عصر و با گفتن یک «یا الله»، دعوت مق را لبیک گفت و روح بلندش به دیدار یار شتافت.

و سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ مِیًّا.

فورشید مرجعیت و مرد کلام مق

در اولین طلوع بهاران غروب کرد

زین پس من و تمیز و ذهن پر از سؤال

ای وای، یار صادق یاران غروب کرد

ابعاد علمی این عالم گرانسنگ، که مصداقی عینی برای آیه کریمه «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ
يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» بود و ملامت هیچ ملامتگری او را از راه حق باز نداشت، را
اینگونه می توان بیان داشت:

-جامع معقول و منقول

-مصداق کامل ومدت موزه و دانشگاه

-مؤلف تفسیر شریف الفرقان، کاملترین تفسیر قرآن به قرآن و سنت، که مرموم علامه طباطبایی
(ره) نیز درباره آن فرموده‌اند: «تفسیر شریف فرقان که زیارت شد موجب روشنی چشم و مایه افتخار
ماست...»

-امیاگر قانون «عرضه بر کتاب» به صورت تملیلی و غیر تممیلی در کل علوم موزوی

-متفکری آزاداندیش در چارچوب تفسیر قرآن به قرآن و سنت

-نافی بیش از پانصد فتوای فقهی خلاف قرآن

-ناقد اکثر مبامث اصول فقه سنتی

-متذکر به شصت و شش تناقض در منطق ارسطویی

-نافی ارکانی اصلی از فلسفه التقاطی یونانی - اسلامی

-ناقد بعضی از مبانی عرفان نظری موزوی

-منتقد به علم نمو و متی برفی از لغات عربی

به در خواست بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران؛ در خرداد ماه ۱۳۷۳ هـ.ش فرازهایی از زندگینامه علمی سیاسی فقیه مجاهد، و مفسر محقق، حضرت آیه الله العظمی صادقی تهرانی به قلم معظم له به شرح ذیل تحریر شد:

... تا سن سیزده سالگی که پدرم در قید میات بود سیکل دوم دبیرستان را به پایان رساندم. سپس به ملقات دروس عرفانی، اخلاقی و تفسیری مرموم آیه الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی استاد بزرگ مرموم امام خمینی پیوستم و در ضمن یک سالی هم به دروس مقدماتی (ادبیات عرب) پرداختم، سپس در سال ۱۳۲۰ عازم قم شدم، طی سه سال دروس سطح را پایان دادم.

در سال ۱۳۲۳، مرموم آیه الله العظمی برومردی به قم آمدند. در دروس ایشان شرکتی فعال داشتم، به گونه ای که در مسائل فقهیه، فود اتفاذ رأی می کردم. طبعا از دروس فقه، فلسفه، عرفان و سایر علوم اسلامی اساتیدی دیگر بهره مند می شدم. ولی محور اصلی تمول فکری ام، همان جنبش آغازین علمی نزد مرموم آیه الله العظمی آقای شاه آبادی بود که حرکت قرآنی مرا از آغاز کرده و تاکنون استمرار داد و تمامی تمصیلات موزوی ام و تمامی مؤلفاتم تمت الشجاع آن بود و هست؛ پس از آن مرموم آیه الله العظمی علامه ی طباطبائی نقشی عظیم در استمرار درجات تفسیری، عرفانی، فلسفی و اخلاقی ام داشت.

در دروس این دو بزرگوار هفت سال شرکت کردم، و در سفرهای بسیاری که از قم به تهران داشتم از دروس فلسفی مرموم آیه الله العظمی میرزاهمدی آشتیانی و میرزا احمد آشتیانی بهره ی وافری می بردم اگرچه استفاده های علمی از مرموم آقای شاه آبادی، نقش نخستین محوری داشت.

پس از ده سال توقف مستمر در قم، به تهران مراجعت کرده و در دو بُعد علمی و سیاسی به فعالیت شدید پرداختم، با مرموم آیه الله العظمی سیدابوالقاسم کاشانی در قیام نفت و علیه شاه، و با مرموم آیه الله العظمی حاج سیدامد فوانساری و مرموم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی آملی از نظر استمرار مراحل فقهی ارتباط داشتم، و همچنین در طی مدت اقامت ده ساله در تهران، در دانشکده ی معقول و منقول (معارف اسلامی) بدون شرط مضور در کلاس درس و تنها با

شرکت در امتحانات، چهار لیسانسِ مقوق، علوم تربیتی، فلسفه و فقه؛ و سپس دکترای عالی معارف اسلامی را دریافت داشت. همان جا سه سال به تدریس مکمل (فلسفه ی اسلامی) بر مبنای قرآن و سنت از روی متن کتاب «آفریدگار و آفریده» پرداخت. جلساتی هم بر دو محور علمی و سیاسی علیه حکومت شاهنشاهی در هفت نقطه ی تهران داشتیم که بیشتر قشر دانشجو در آن جلسات شرکت می کردند. منبر هم می رفتیم که آن هم، دارای نوآوری های علمی و سیاسی بود، و کلاً مورد تحقیب و تهدید و تمدید دستگاه ستمشاهی بود.

در سال ۱۳۱۴ هـ. ش در اثر مبارزات شدید بر ضد رژیم طاغوتی، خصوصاً به جهت سفرانی در سالگرد ارتحال مرموم آیه الله العظمی بروجردی در مسجد اعظم قم که برای نخستین بار افشاکاری های علیه شاه را در برداشت، از سوی ساواک محکوم به اعدام شدم و ایران را مخفیانه به قصد حج ترک نمودم. در مکه و مدینه با سفرانی ها و اعلامیه هایی به زبان فارسی و عربی علیه طاغوت، بین عمره و حج دستگیر شدم، حج را در مصار مأموران دولتی انجام دادم، ولی بر اثر استدالات قاطع اینجانب در برابر حکومت سعودی و اجتماع بزرگ و تمصن علمای عراقین در مسجدالمرا، آزاد شده و تمت المفظ به عراق رفتم. نهضت علمی قرآنی و سیاسی را در نجف اشرف - به مدت ده سال - با تدریس تفسیر، فقه، افلاق، سفرانی و تألیف ادامه دادم.

در ضمن برمسب درخواست دولت ایران، حکومت عراق تصمیم گرفت مرا به ساواک ایران تمویل دهد، ولی در اثر مخفی شدن در بیت مرموم آیه الله العظمی فوی، با فعالیت های ایشان، توطئه آنان فنتی شد.

با آغاز اخراج ایرانیان از نجف اشرف و کل شهرهای عراق، به بیروت هجرت کرده، جریان دو نهضت قرآنی و سیاسی به مدت پنج سال در لبنان ادامه داشت.

با تشکیل نماز جمعه در سراسر لبنان، سفرانی هایی بر محور قرآن در جلسات مذهبی، که نهضت سیاسی ضد شاه را هم برای تشکیل حکومت اسلامی دربر داشت، و نیز با تألیفاتی نوین، زمینه ای مناسب برای گفت وگو با علمای ادیان دیگر برای اثبات مقانیت اسلام قرآنی ایجاد شد. به گونه ای که در مناطق مختلف لبنان، ضمن گفتمان قرآنی با علمای شیعی، به مبامته و مناظره با علمای سنی، مسیمی، یهودی، و درزی پرداخته و با ملامدین و مشرکین هم بحث می نمودم و آنان یا سکوت می کردند و یا محکوم استدالات قرآنی می شدند.

با شدت گرفتن جنگ داخلی لبنان، آن جا را به قصد مجاز ترک نمودم. دو سال متمادی در مکه ی مکرمه با تماسی مستمر با شخصیت های علمی و سیاسی اسلامی سراسر جهان، بر مبنای دو نهضت قرآنی و سیاسی، فعالیت های پیگیر و دامنه داری برای رشد تفکر انقلاب قرآنی در میان مسلمانان انجام شد.

در آنجا نیز اضافه بر مناظره های قرآنی با علمای وهابی، و عدم محکومیت اینجانب در هیچ یک از مناظرات، مدود یک صد فانوار سنّی را در مرکز حکومت آل سعود (مکه ی مکرمه)، تنها با ادله ی قرآنی و گاه با استناد به یک آیه از قرآن (آیه ی مبارکه ی ۳۲ از سوره ی فاطر) به مذهب اهل البیت علیهم السلام راهنمایی نمودم و بمحمدالله تعالی همگی آنان شیعه شدند.

برای دومین بار به فاصله ی هفده سال، دستگیر شدم و پس از آزادی به لبنان بازگشتم. در هر دو مرحله ی بازداشت در مکه ی مکرمه زندانی شدم به ویژه در دومین زندان، ابتدا در مدینه، سپس مکه و در پایان در «سجن الترمیل» جده بودم. در دستگیری نفست در کلانتری مره و سپس در «شرطه العاصمه» که شهربانی مکه است در بازداشت بودم. در زندان دوّم بود که شنیدم مرموم امام خمینی به پاریس هجرت نموده اند.

پس از گذشت دو هفته از زندان دوّم به بیروت بازگشته و از آنجا برای دیدار امام و قرار جریان انقلاب به پاریس رفتم. در اقامت ده روزه ی پاریس و شرکت شبانه روزی در جلسات مرموم امام، در چندین دانشگاه سفرانی های ممتدی بر هر دو مبنای قرآنی و سیاسی داشتم. پس از بازگشت به بیروت به فاصله ی چندین روز از بازگشت امام به ایران، پس از هفده سال هجرت - که در طی آن چهار بار غیابا توسط ساواک شاه، محکوم به اعدام شده و دائما تمت تعقیب ساواک بودم - به ایران بازگشتم، و پس از پایه ریزی جمهوری اسلامی که در مرکات بنیادینش، نقشی مؤثر داشتم، در قم اقامت کرده و تاکنون بر محور معارف قرآن، دروس و تألیفات و فطابات فود را ادامه می داده ام، و به جهت مشورت های با مرموم امام، و برای ریشه دار کردن نهضت و انقلاب قرآنی، در کارهای اجرائی شرکت نکردم. مگر چند روزی در آغاز انقلاب که برمسب فواسته ی مرموم امام، مراجعات اصلی مردم را پاسفگو بودم و پیش از تشکیل نمازهای جمعه بطور رسمی، اضافه بر سفرانی های در سراسر ایران، نماز جمعه را در مراکز استان ها و بعضی از شهرهای دیگر، تشکیل دادم.

سرآمدش نمازجمعه ای بود که در پارک ملت مشهد مقدس در حضور مدود نیم میلیون نفر نمازگزار انجام شد، از تانک به عنوان منبر نماز جمعه و از تیربار ضدهوایی بعنوان سلاح و از لباس کفن کامل استفاده کرده. در همین نخستین نمازجمعه ی مشهد، مردم طوماری طولانی را تهیه کردند که صدها هزار امضاء داشت و با اکثریت امضاها فواستار انتصاب رسمی اینجانب به امامت جمعه ی مشهد مقدس شدند، و سپس طومار را به دفتر امام ارسال کردند ولی به دست ایشان نرسید. نمازجمعه ی مستمری هم در مسجد مقدس جمکران، و در ضمن در دانشگاه صنعتی شریف، و چند جمعه هم در مسجد دانشگاه تهران اقامه کردم، سپس مرموم امام مرموم مجة الاسلام والمسلمین آقای طالقانی را به عنوان امام جمعه ی تهران مقرر نمودند.

با ترک نمازجمعه در قم به علت اذیت های فراوان عده ای از متمیزین موزوی و تهمت های کذب دیگران تمام اوقاتم صرف تدریس و تألیف شد، که ۲۵ جلد از تفسیر سی جلدی «الفرقان» را به مدت ده سال در قم، ضمن دو تدریس عربی و فارسی تألیف کردم.

به یاد دارم که مرموم آیه الله العظمی علامه ی طباطبائی به من فرمودند تا این تفسیر پایان نیافته کتاب دیگری ننویسم و چنان هم شد، بالاخره در رشته های تفسیری، فلسفی، فقهی و... بیش از ۱۱۳ اثر تمقیقی قرآنی که بسیاری از آنها به چاپ رسیده یا زیراکس شده و کتاب هایی هم که فعلاً فطی است تألیف نمودم.

برخی از بزرگان علمای اسلام در عصر ماضی نکاتی را پیرامون تألیفات اینجانب متذکر شده اند، من جمله مرموم آیه الله العظمی حکیم می فرمودند: شما در عین مرکات زیاد انقلابی، کتاب هایی تألیف نموده اید که در مدتی کم از تمامی مؤلفین با سابقه ی نجف از نظر تعداد و محتوی سبقت گرفته، و نیز مرموم امام و مرموم آقای فوئی درباره ی کتاب «المقارنات» در نجف فرمودند: بهترین کتابی است که علیه یهود و نصاری نوشته شده، و بالاخره بر حسب تصدیق مؤلفاتی گوناگون، درجه ی عالی اجتهاد اینجانب در تمامی علوم اسلامی مورد تأیید مراجعی عظیم الشان بوده است. جز آنکه با گذشت مرامل تمقیقاتی تفسیری، و بر مبنای آنها، نظرات فقهی، اصولی، فلسفی، عقیدتی، عرفانی و سیاسی اینجانب افتلافات زیادی با سایر علما دارد.

در تفسیر کمتر آیه ای است که نکته ای مخفول و یا فطایی مشهود نسبت به آن آیه ی مبارکه را در میان تفاسیر شیعه و سنی متذکر نشده باشیم، و در فقه با بسیاری از نظرات مشهور علمای

شیعی و سنی و امیانا با تعدادی از نظرات هر دو فرقه اختلاف داریم، که بیش از پانصد فتوی بر مبنای قرآن و سنت و مخالف با نظرات مشهور را در «تبصره الفقهاء» آورده ایم؛ و مبنای این اختلاف وسیع در کل علوم اسلامی، آزاد اندیشی و تدبیر بدون پیش فرض در قرآن مبین است، حال آنکه اگر علمای اسلام قرآن را درست بررسی کنند درصد اختلافاتشان با هم بسیار کم می گردد گرچه این گونه فتاوی آنان برخلاف اجماع و روایاتی هم باشد.

ارکان اولیه ی فلسفه ی مرسوم موزوی را مانند قدمت زمانی جهان و حدوث ذاتی آن، سننیت خدا و آفریدگان بر مبنای ضرورت سننیت علت و معلول، قاعده ی «الوامد لا یصدر منه الا الوامد» و... را برخلاف برداشت های درست عقلی و قرآنی دانسته و طبعاً بسیاری از نظرات فلسفی را قبول ندارد. در منطق بشری اضافه بر اعتراضاتی چند، تعداد شصت و شش تضاد - طبق مساب ابجدی «الله» - میان نظرات منطقیان موجود است که در ماشیه ی تفسیر «الفرقان» در سوره ی اعراف (جلد دهم، صفحات ۳۷ تا ۱۴۸) یادداشت کرده ام.

و بالاخره در علم اصول، بحث و تمقیق در مباحث الفاظ را نادرست می دانم - چنانکه هیچ یک از علمای علوم تجربی نیز در بدیهیات لفظی بحث نمی کنند - و اصول عملی هم از نصوص کتاب و سنت پیداست و در کتاب «اصول الاستنباط» پیرامون آن مباحثی را ارائه کرده ایم.

اختلاف ما با اکثر علما در مسائل فقهی از سایر علوم بیشتر است، و تمامی اینها مبنای قرآنی دارد، در تفسیر سی جلدی «الفرقان» در همه ی این موارد به تفصیل سفن رفته است. و از نظر فقهی نیز علاوه بر تفسیر، در کتاب های «تبصره الفقهاء»، «اصول الاستنباط»، «تبصره الوسیله»، «علی شاطیء الجمعه» و... به زبان عربی، و نیز در «رساله ی توضیح المسائل نوین»، «فقه گویا»، «اسرار، مناسک و ادله ی حج»، «مفت فواران» و... مباحث مهم فقهی قرآنی را مطرح کرده ایم. تمامی این اختلافات بر مبنای اصالت دلالت قرآنی است که آن را «ظنی الدلالت» تلقی کرده اند! با آن که در فصاحت و بلاغت، در بالاترین اوج است.

این فادم کوچک قرآن، تمامی علوم موزوی منتسب به اسلام را - که نزد بزرگ ترین علمای نیم قرن اخیر دریافته ام - از آغاز در ماشیه ی قرآن قرارداد و رفته رفته به اختلاف وسیع این علوم با قرآن پی برده ام، «و بسیار شده که با علمای بزرگ گفت و گو کرده ام و متی یک بار هم محکوم نشده ام»، و نوعاً معترفند که علوم و معارف قرآنی در موزه ها چندان اصالتی ندارد. و معتقدم که

مهمتر از انقلاب سیاسی مرموم امام، بایستی انقلاب قرآنی در همه ی ابعاد علمی، سیاسی و... تمقق یابد.

اینجانب ادله ی اسلامی را ویژه ی قرآن و سنت دانسته، ولی عقل و اجماع را نه به عنوان دلیل مستقل در مقابل قرآن بلکه تنها به عنوان کاشف از شرع قبول دارم. یعنی عقل مطلق یا سلیم، در کلیات می تواند به عنوان کاشف، وسیله ای برای شناخت حکم الهی باشد. مثلاً قرآن می فرماید: «و لا تقل لهما أف» سپس عقل مطلق بر اساس قیاس اولویت قطعیه نتیجه می گیرد که: «لا تضربهما». و اجماع و شهرت نیز در صورت عدم مخالفت با قرآن و عدم معارضه با اجماع یا شهرتی دیگر، مشروط به اینکه امامیه آن را نقل کرده باشند مقبول است زیرا کاشف از سنت ممسوب می شود.

در نهایت محور اصلی در همه عرصه های دینی «قرآن» است، زیرا فدای متعال می فرماید: «و اتل ما اومی الیک من کتاب ربک لا تبدل لکلماته و لن تجد من دونه ملتمدا»: «و بفوان، و پیروی کن آن چه را از کتاب پروردگارت: (قرآن) به سویت و می شده، هرگز هیچ تبدیل کننده ای برای آن نیست و هرگز به جز قرآن پناهگاهی (رسالتی و میانی) نتوانی یافت» (کهف/۲۷).

بنابراین آیه ی مبارکه، مسلمانان نیز به پیروی از وحی الهی به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله هیچ مرجع و پناهگاهی به جز قرآن نخواهند داشت. پس هر مدیثی چه متواتر و یا غیر متواتر در صورت مخالفت با نص و یا ظاهر مستقر قرآن مردود است، اما مدیثی که اکثر امامیه آن را نقل کرده باشند و معارضی هم نداشته باشد و قرآن هم نفی و یا اثباتی درباره ی آن نداشته باشد از باب «اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» پذیرفته است. و چنین امادیتی هم برگرفته از مروف مقطعه و رمزی آیات قرآن است، که آیه ی ۲۷ کهف، منشأ همه ی امکا که را از قرآن می داند و بس؛ در نتیجه سنت، برداشتی از رموز قرآن و همان وحی قرآنی در مرحله مقایق یا تأویل است لذا سنت به هیچ وجه در عرض قرآن نیست تا ناسخ آن باشد. و نص و ظاهر مستقر قرآن جز با نص و ظاهر مستقر آن نسخ نمی شود.

در ضمن دلیل ظنی هم از دیدگاه قرآن مطرود است که آیه ی «لا تقف ما لیس لک به علم»: «آنچه را که نسبت به آن، برایت علمی نیست پیروی مکن»، نیز هرگز ویژه ی اصول دین نیست، زیرا این ممنوعیت غیر علم، پس از امکامی فرعی آمده است، بنابراین ظن و گمان هرگز نقشی در امکا که

الهی ندارد که: «انَّ الظَّنَّ لَا يَخْنِي مِنَ الْمُقْتَلِينَ»؛ اگر هم کتاب‌هایی اسلامی در موادتی از میان رفته، علم و قدرت و رحمت الهیه در بیان ممت بالغه اش از میان نرفته است.

نقش علم رجال هم، بیشتر در موضوعات است. زیرا جاعلان متونی از امامی، سندهایی را هم ساخته اند و در نتیجه، امامی صمیم السند!! بر خلاف نص یا ظاهر پایدار قرآن، به دست ما داده اند. چنان که در کتاب «غوص فی البمار» مدود یکصد و هشتاد جلد کتاب مدیثی شیعی و سنی را برمبنای کتاب و سنت نقد کرده ایم.

البته چون عده ای از پژوهشگران قرآنی اقتصار گفتار اینجانب در بر فی مباحث نظری را سبب ایجاد شبهه تعارض بین ادله اصولی قرآنی دانسته اند، تذکر این نکته ضروری است که اگرچه سلف مذکور صمیم است ولیکن مذاقل برای شفاف اینجانب در عمل، مسبب نقص فتاوا در ابواب مختلف فقهی نشده است. بنابراین به جهت رفع ابهام صریحاً عرض می شود که:

«ضرورت، اجماع، شهرت و هر روایتی که مخالف قرآن باشد مردود است اما اجماع، شهرت و هر روایتی که خلاف قرآن نباشد در صورتی که معارضی نداشته و از طریق علمای امامیه به ما رسیده باشد، طبق آیه ی «قل فَلَلهِ المِجْهَةُ البَالِغَةُ» مقبول است زیرا اگر شارع مقدس با آن مخالف بود متماً مجتبی رسا بر ضد آن برای مکلفان ارسال می فرمود. و در تعارض دو روایت نیز مرجحات منقول در مقبوله ی عمر بن منطله مقبول است.»

نکات فوق الذکر، نظر قطعی اینجانب درباره نموه بدست آوردن احکام الهی است. و اما اگر نظراتی فقهی بین فرق اسلامی موجود است که بر خلاف عقل سلیم، مس، عدل و علم می باشد، هرگز پایه ی قرآنی ندارد، و مگر ممکن است اسلامی را که برمبنای دلیل قاطع عقلی پذیرفته ایم، با خود این مبنای نفسستین مخالفتی کند؟!

مثلاً درباره ی مناظره ی امام صادق علیه السلام با ابومنیفه روایت جعل کرده اند که فرضاً آن مضرت ضمن نهی از قیاس باطل (قیاس تمثیل) مبادرت به رد قیاس اولویت قطعیه نموده! و مثلاً به راوی فرموده باشند: اگر یک انگشت زن بریده شود دیه اش یک دهم دیه ی کامله ی مرد است (یعنی صد مثقال طلا) و دو انگشت زن، دو دهمش و سه، سه دهمش، ولی دیه ی چهار انگشتش مساوی با دیه ی دو انگشت اوست!

مال آن که اولاً قیاس اولویت قطعیه، قیاسی کاملاً صمیع است و مطابق با کتاب و سنت و عقل همه ی عقلاست، ثانیاً آیا می توان پنداشت که چهار، از نظر مساب و ارزش از سه کمتر و با دو برابر باشد؟! قرآن هم پس از بیان تفاوت دیه ی زن و مرد با آیه ی «وَالْمَرْوَعُ قِصَاصٌ» دیه ی اعضای زنان را متناسب با دیه ی کامله ی آنان و دیه ی اعضای مردان را نیز متناسب با دیه ی کامله ی آنان مقرر فرموده است، و نیز در باب ارث زنان از شوهران، اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعی، زنان را از اموال غیر منقوله به جز قیمت بنای خانه ی مسکونی محروم نموده اند، با آن که بر مسب نصوصی قرآنی هرگز پیمان محرومیتی وجود ندارد، زیرا آیه ی ۱۱ و ۱۲ سوره ی نساء، تنها وصیت و دین را از «ما تَرَکَ» مورث استثناء کرده و این حکم را برای میراث مرد و زن مکرراً بیان فرموده است که: «... من بعد وصیةً یوصی بها أو دین...»، «...من بعد وصیةً یوصین بها أو دین، و لهنّ الرّبع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهنّ الثمن ممّا ترکتم من بعد وصیةً توصون بها أو دین ... من بعد وصیةً یوصی بها أو دین غیر مضارّ وصیةً من اللّٰه واللّٰه علیهم ملیم» که مکرراً تنها مورد وصیت و دین را - برای زنان همچون مردان - استثناء زده است و دیگر هیچ.

روایات اسلامی هم در این باره گوناگون است، اکثریت فقهای ما در اینجا تنها به روایاتی استناد کرده اند که هم بر خلاف قرآن است و هم برهان موجود در آنها بر خلاف کل موازین عقلی و شرعی است. مثلاً در روایاتی برای محرومیت فوق الذکر چنین استدلالی آورده اند: «چون زن، داخل نسب اصلی مرد نشده پس از اصل میراث ارث نمی برد!» در حالی که عکسش نیز چنان است. یعنی چون مرد هم داخل اصل نسب زن نیست پس مانند او از اصل میراث ارث نمی برد!

و در روایاتی دیگر این گونه آمده: «چون زن بیوه ممکن است ازدواج کند و سپس با شوهر دومش به خانه ی میراثی شوهر اول برود و مق دیگران را غصب کند از عین خانه محروم است!» مال آن که مگر مرد پس از فوت همسرش، در ازدواج بعدی فعّال تر از بیوه نیست؟ و در غصب هم مگر از زن نیرومندتر نیست؟ وانگهی چرا در صورتی که شوهر نکند همچنان ازین بخش میراث محروم است. پس بر مبنای دلیل این روایت، اگر زن با آن دو احتمال از قسمت های اصلی «میراث» محروم باشد، مرد باید محرومیتی بیشتر داشته باشد.

و یا در قضیه ی «عاقله» که بر مبنای فتاوا، اگر شفصی بالغ بدون تعدّد کسی را کشت، فونبهای مقتول بر عهده ی عموها و دایی های قاتل است هر چند اینان نوجوان بی ثروت و وی مسنّ و ثروتمند باشد! این فتوا هم صد در صد مخالف عقل و بر خلاف نصوص آیاتی از قرآن است.

و نیز در باب قصر نماز و افطار روزه، همان سفر هشت فرسنگی گذشته، مبنای فتوای مشهور است با آنکه لا اقل «مسیره یوم» میزان است یعنی مسافت یک روز مسافرت با وسایل نقلیه ی امروزی که فیلی بیشتر از هزار کیلومتر است، وانگهی این هم ملاک نیست، بلکه بر مسب آیه ی قصر: «ان فتم ان یفتنکم الذین کفروا» تنها به شرط خوف بر جان و مانند آن، تنها از کیفیت نماز کاسته می شود، که امروزه در سفر، هرگز نماز شکسته نمی شود و روزه نیز افطار نمی گردد.

و درباره ی فتوای مشهور لزوم طهارت از جنابت برای ورود روزه دار به صبح رمضان، با رجوع به قرآن می بینیم که بر مسب نص قرآنی هرگز چنان قیدی وجود ندارد، زیرا «فالآن باشروهن... و کلاوا و اشربوا متی یتبین لکم الفیط الابيض من الفیط الاسود من الفجر» مباشرت با زنان را همچون خوردن و آشامیدن، تا لظه ای پیش از طلوع فجر جایز دانسته، که دیگر وقتی برای غسل جنابت نفواهد ماند، روایاتی شیعی و روایات سنّی هم موافق نص آیه است و تنها چند روایت شیعی که با یکدیگر تناقض هم دارند این طهارت پیش از طلوع فجر را یا واجب و یا شرط صمت روزه می دانند.

با بزرگان علما پیرامون علوم رایج موزوی به ویژه فقه گفت و گوهایی داشته ام، از جمله با مرموم آیه الله العظمی حاج سیدامد فوانساری درباره ی ازدواج با زناکاری که توبه نکرده و نمی کند، فرمودند: به امتیاط واجب نباید با او ازدواج - اگر چه موقت - کرد، زیرا بدون مانع بودن زن، از شروط صمت ازدواج است، و گفته ی زناکار هم پذیرفته نیست، گفتم: بنابراین مرمت ازدواج با او اقوی است و نه به امتیاط واجب، وانگهی «مرمّ ذلک علی المؤمنین» آن را ترمیم کرده است و اگر هم روایات در این باره مختلف باشند، تنها آن که با نص آیه موافق است مقبول است؛ فرمودند: شاید ائمّه علیهم السلام آیه ای را در نظر داشته اند که این مرمت را نسخ کرده، گفتم: اولاً آیات ناسخ و منسوخ قرآن معلوم است، ثانیاً در آیه ی پنجم سوره ی مائده که آفرین سوره ی نازله می باشد، نص «والمحصنات من المؤمنات و...» پاکدامنی زنان را شرط اصلی ازدواج با آنان دانسته، که یا این آیه شرط مهمتری درباره ی عفاف آنان دارد، و یا لا اقل دستی به «مرمّ ذلک علی المؤمنین» نزده است، بنابراین تا هنگامی که زنی زنایش ثابت نشده مکم عفاف برای وی جاریست. در این جا بود که ایشان طبق نص آیه ی ترمیم، فتوای قطعی به مرمت ازدواج ناهمسان دادند.

همچنین با مرموم آیه الله العظمی گلپایگانی در این باره بحث شد؛ فرمودند: در ماشیه ی فطی «عروه» امتیاط واجب کرده ام ولی پس از بررسی دیدیم که فتوای ایشان امتیاط مستحب بود. گفتم:

بر مبنای نصّ آیه ی تمريم این امتیاطات هم بی جاست و طبق دو نص قرآنی این ازدواج ناهمسان
مراه است.

مرموم آیه الله العظمی فویی هم می فرمودند: «لاینکح» خبر است و نه انشاء پس مرمت نیست،
گفتم اگر خبر است قطعاً دروغ است، زیرا هرگز مرد زناکار برای ازدواج به دنبال زن زناکار نمی رود، و
زن زناکار هم در تکاپوی ازدواج با مرد زناکار نیست، پس «لاینکح» انشاء است به لفظ خبر، و چون
«مرم» و «ذلک» مذکرند، مرجع و مشارالیه آن دو فقط «نکاح» است و نه «زنا» که لفظاً مؤنث
مجازی است. و اگر هم بر فرض محال، مرجع «ذلک» زنا بود! می پرسیم: آیا زنا تنها بر مؤمنان مراه
است؟! و نه بر کافران و فاسقان؟! بنابراین «مرم ذلک علی المؤمنین» نصّ بر مرمت است!
فرمودند: از این «مرم» غفلت شده و دلیل اول هم درست است.

در باب مسئله ی مشهوره ی «رضاع»: شیرفوارگی، نوعاً فتوای اکثریت فقها بر این است که اگر
پسری از زن شما شیر خورد پس رضاعی شماست، پس اگر او ازدواج کرد، و سپس همسرش را طلاق
داد یا پسر فوت کرد، ازدواج با این زن بر شما مراه است!! در این باره با «مرموم آیه الله العظمی
خمینی» در نجف اشرف گفت و گویی داشتم، ایشان فتوای مشهور را می پذیرفتند!! گفتم: اولاً پسر
رضاعی هیچ معنایی ندارد، زیرا مرمت رضاعی فقط در چهارموجب ازدواج است، و آیا ازدواج میان پدر و
پسر رضاعی هم ممکن است؟ تا پسر، مرمت رضاعی داشته باشد!! وانگهی «و ملائ ابنائکم الذین
من اصلابکم» مرمت ازدواج را ویژه ی زنان پسران صلبی و اصلی دانسته، که در نتیجه پنان پسرانی و
«ادعیاء» (فرزندفواندگان) از این مکم برونند، اگر هم بر فرض محال پسران رضاعی وجود داشتند،
ازدواج با زنان آنان مراه نیست؛ ایشان پس از گفتن جملاتی کوتاه فرمودند: فتوای مشهور محترم و
پذیرفته است، با آن که بر خلاف آیه است و روایتی هم نیست که آن را تأیید کند!! بلاخره ما مبتلا
به اجماع و شهرتیم.

گفتم: ولی در کل، موافق با نصّ قرآن و بر خلاف فتاوی دیگران، مرمت شیرفوارگی در انحصار مادران
و فواهران رضاعی است.

در باب وجوب اطاعت مطلق از سنت پیامبر و سیره ی ائمه ی معصومین علیهم السلام به مرموم
آیه الله العظمی فویی متذکر شده که از جهت اشاره ی کتاب و صرامت سنت، قطعاً غسل جمعه

واجب است. پس چرا در این مکّه، اجماع و شهرت فقها بر استمباب است؟! فرمودند: ما گرفتار شهرت و اجماعیم! گفتم: این گرفتاری، خلاف کتاب و سنت است.

در باب زکات «الزیتون و الرمان» که در آیه ی ۱۴۱ سوره ی انعام در مورد اموال زکویّه آمده، به دلیل «آتوا مقله یوم مصاده» نیز مرموم آیه الله العظمی فوی عرض کردم: بنابراین زکات به بیش از نه چیز تعلق می گیرد. فرمودند: این آیه مکی است و زکات مکی مدنی است. گفتم: از سی آیه ی مکی و مدنی درباره ی زکات، شانزده آیه اش مکی است. فرمودند: این فقه جدید است! گفتم: این فقه قرآن است و قدیمی تر از فقه شماس است.

با مرموم آیه الله العظمی میرزامهدی آشتیانی درباره آیه ی «ان من شیء الا یسبغ بممده» گفت وگویی شد، فرمودند: این تسبیح، تکوینی است، یعنی نگرش درست در وجود اشیا، ما را به وجود فدای سبمان راهنمایی می کند، گفتم: تسبیح تکوینی قابل فهم تمام مکلفان بوده و به آن امر شده است مانند: «قل انظروا ماذا فی السموات والارض» و همچنین در آیاتی دیگر مانند: «افلم ینظروا فی ملکوت السموات والارض» نگرش نکردن و نیاندیشیدن در حقیقت وجودی آسمان ها و زمین - که ذاتا نیازمند مطلق و فقر مضمند - توبیخ شده است بنابراین تسبیح در آیه ی «ان من شیء الا یسبغ بممده» صرفا تسبیح تکوینی نیست زیرا فدای متعال در ادامه ی آیه می فرماید: «ولکن لا تفقهون تسبیحهم» «لیکن تسبیحاتشان را در نمی یابید» و این پاسخ گوی شماس است، چون فدای بزرگ هرگز مکلفان را به چیزی امر نمی کند که «لا تفقهون»: نمی فهمید، پیامد آن باشد؛ پس با دقت در معنای آیه، این نکته را در می یابیم که همه ی اشیا - اعم از جمادات، نباتات و میوانات - علاوه بر تسبیح تکوینی، هر یک به زبان ویژه ی خود، آگاهانه و با اختیار به تسبیح فدای سبمان مشغول هستند ولی ما نموه ی آن تسبیح را نمی فهمیم. این فیلسوف بزرگوار در آخر کار نظر مرا پذیرفت.

با مرموم آیه الله العظمی حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی درباره تجرد و عدم تجرد روح گفتگویی به میان آمد، گفتم: اضافه بر سایر ادله بر انحصار تجرد به فدای، چرا فیلسوفان به آیه ی «قل الروح من امر ربی» برای تجرد روح تمسک بدین گونه جسته اند، که روح از عالم امر است، و امر هم ایجاد مجردات است!! با آنکه (امر) در لغت تنها به معنی فرمان، کار و چیز است و آیه ی «الاله الفلق والامر» هم پس از خلقت و عرش آمده، که به معنی آفرینش و تدبیر است، پس «الفلق» کل آفرینش، و «الامر» کل کار تدبیر آفریدگان است، چنانکه «کل شیء فلقناه بقدر» فلق و آفرینش را

مربوط به تمامی اشیاء دانسته، پس در اختصاص فلق مادیات نیست. بعد از سفنانی چند فرمودند: آری آن گونه استدلال به قرآن، تعدی و تفسیر به رأی است، اگر اینان از پیش خود با ادله ای که قانعشان کرده به تجمّد روح اعتقاد دارند چرا این عقیده را بر قرآن تممیل می کنند!!

و بالاخره، متّی با صرف نظر از این مبامثات و مناظرات، اگر قرآن محور اصلی علوم اسلامی باشد! بسیاری از نظریات موزوی مفدوش است. این یک ایراد بزرگ بر علوم اسلامی است که یا پایه ی قرآنی ندارد و یا بر ضدّ قرآن است! و اشکال دیگر این است که اگر هم امیانا در اکثر مفاصل موزوی، نظری صمیع با بررسی دقیق، مطابق دلیل قرآن و سنّت مطرح گردد، چون برفلاف مشهور است، در کتب منتشره و یا به هنگام اعلان فتوا در رساله های علمیه، چهره ی دیگری بخود می گیرد، از جمله در بمت با مرموم آیه الله العظمی مرعشی نجفی درباره اینکه دفانیات روزه را باطل می کند یا نه، در جلسه ای فصوصی فرمودند: به دلیل مدیثی موثّق، دود مبطل روزه نیست. گفتم: نفست به دلیل قرآن، که فقط خوردن و آشامیدن و مباشرت را مبطل روزه می داند و سپس به دلیل روایت: - البته بر مبنای قرآن، استعمال دفانیات قطعاً مراه است ولی روزه را باطل نمی کند - بعد از آن گفتم: آیا در رساله هم اینگونه مرقوم فرموده اید؟ فرمود: به ملاحظه ی مردم نه، بلکه آنرا نیز در رساله از مبطلات برشمرده ام!

آنچه نوشتیم اندکی از بسیار و مقتصری از تلاش مستمرّ نگارنده برای گسترش نهضت قرآنی در سطح جهان است، و البته مشروح این خاطرات و زندگینامه مفصلاً در مصامبه ای هشتصد صفحه ای در مال تنظیم است که ان شاء الله به چاپ فواهد رسید.

به انتظار روزی که معارف قرآن جهانگیر شود، با قیام منتظر منتظران امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

قم - محمد صادقی تهرانی

۱۵ / فراداد / ۱۳۷۳ ه. ش

آثار آیت الله محمد صادق تهرانی

کتاب عربی

۱- الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة- ۳۰ جلد

۳۱- التفسیر الموضوعی بین الكتب والسنة- ۲۲ جلد

۵۳- الفقه المقارن بین الكتاب والسنة- ۸ جلد

۵۴- عقائدنا

۵۵- المقارنات

۵۶- رسول الاسلام فی الكتب السماویة

۵۷- موارد بین الالهیین و المادیین

۵۸- علی و الماکمون

۵۹- علی نشاطیء الجمعه

۶۰- فتیاتنا

۶۱- این کراسه

۶۲- مقارنات فقهیه

۶۳- تاریخ الفكر و المضاره

۶۴- لماذا نصلی و متى نقصر من الصلاه؟

۶۵- لماذا انتصرت اسرائیل و متى تنهزم؟

۶۶- موارد بین اهل الجنة و النار

٦٧- المناظرات

٦٨- المسافرون

٦٩- تبصره الفقهاء بين الكتاب و السنه-٢جلد

٧١- تبصره الوسيله بين الكتاب و السنه

٧٢- اصول الاستنباط بين الكتاب و السنه

٧٣- غوض فى البمار بين الكتاب و السنه

٧٤- الفقهاء بين الكتاب و السنه

٧٥- شذرات الوسائل و الوافى المخطوط

٧٦- البلاغ فى تفسير القرآن بالقرآن

٧٧- مق الفرقان ردا على فرقان المق

٧٨- اين؟

کتاب فارسی

- ۷۹- بشارت عهدین
- ۸۰- ستارگان از دیدگاه قرآن
- ۸۱- اسرار، مناسک و ادله حج
- ۸۲- انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق
- ۸۳- آفریدگار و آفریده
- ۸۴- مکومت قرآن
- ۸۵- دعاهای قرآنی
- ۸۶- مکومت مهدی
- ۸۷- آیات رمانی
- ۸۸- گفت و گویی در مسجدالنبی
- ۸۹- مسیح از نظر قرآن و انجیل
- ۹۰- فاطمه پیامبران
- ۹۱- سپاه نجهانان اسلام
- ۹۲- مفت خواران
- ۹۳- قضاوت از دیدگاه کتاب و سنت
- ۹۴- مکومت صالحان یا ولایت فقیهان
- ۹۵- ماتریالیسم و متافیزیک

۹۶- مفسدین فی الارض

۹۷- نماز جمعه

۹۸- نماز مسافر با وسایل امروزی

۹۹- پیروزی اسرائیل چرا و شکست آن کی؟

۱۰۰- برفورد دو جهان بینی

۱۰۱- حقوق زنان از دیدگاه قرآن و سنت

۱۰۲- رساله توضیح المسائل نوین

۱۰۳- فقه گویا

۱۰۴- مسافران (نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافر)

۱۰۵- توضیح المسائل نوین (تألیف سال ۱۳۲۳)

۱۰۶- تفسیر فارسی ترجمان فرقان - ۵ جلد

۱۱۲- تاریخ اندیشه و تمدن

۱۱۳- پرسش و پاسخ های قضائی

۱۱۴- ترجمان وحی (ترجمه قرآن کریم)

۱۱۵- قرآن و نظام آموزشی موزه (جزوه)

محل انتشار (جامعه علوم القرآن): ایران - استان قم - بلوارامین - کوچه ۲۱ - پلاک ۷

تلفن : ۳۲۹۳۴۴۲۵ - ۲۵ - ۹۸ + ۳۲۹۲۵۴۹۹ - ۲۵ - ۹۸ +